



انتقام از چه کسی؟

فکر می‌کردم. انتقام. چه‌طور انتقام توانسته بود سطح رانندگی یک شهروند قانون‌مدار را به یک قانون‌گریز تبدیل کند! حالا خود او هم از دید بقیه یک قانون‌گریز بود و از همه مهم‌تر اینکه او از مسیر اصلی خود منحرف شده بود و در مسیری که کسی دیگر می‌خواست می‌رفت.

دوستان جوان من آیا به نظر شما این الگوی رفتاری مناسب است؟

آیا به نظر شما اگر کسی فحاشی می‌کند و این کار او ما را ناراحت می‌کند، خوب است جوابش را با دشنام بدهیم؟

به نظر من هرچه طرف مقابل ما لایق ناسزا و بی‌احترامی باشد، ما لایق بی‌احترامی به خود نیستیم.

در واقع عصبانیت مثل این است که زغال فروخته‌ای را به طرف دیگران پرت کنیم. نکته اینجاست که گاهی آدم‌ها غافل‌اند از اینکه خودشان قبل از دیگران می‌سوزند!

یک روز آدم‌خوارها بنده خدایی را به اسارت گرفته بودند و قرار بود با پوست او قایق درست کنند. آن فرد شروع کرده بود به سوراخ سوراخ کردن بدن خود، به خیال اینکه بعداً قایق آدم‌خوارها غرق شود!

واقعیت این است که گاهی رفتارهای ما شبیه همین اسیری است که به دام آدم‌خواران افتاده است و ناخواسته وارد زمین بازی آن‌ها شده است. رفتارهایش به جای اینکه از عقل خودش سرچشمه بگیرد، انعکاسی از رفتارهای ناهنجار اطرافیان نایاب است...

داشتیم مثل هر روز سرکار می‌آمدیم، راننده جوانی کنار تاکسی پنجره خودرو را باز کرده بود و با آرامش آوازی را زمزمه می‌کرد. ناگهان اتومبیلی با سرعت از کنار اتومبیل جوان گذشت و جلوی او پیچید. جوان با عجله فرمان ماشین را چرخاند و خود را از خطر رهانید. رنگ چهره‌اش تغییر کرد و به دنبال خودروی خاطی راند. به چپ و راست می‌رفت تا خود را به او برساند و حقش را کف دستش بگذارد. دو خودرو در حالی که ویراژ می‌دادند، از جلوی چشم همه دور شدند. من در آن موقع داشتیم به یک چیز

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: حسین امینی پویا،

محمد کرام‌الدینی، ناصر نادری،

سیدامیر سادات موسوی، عطا پناهی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

شمارگان: ۱۲۰۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۹۶-۸۸۸۴۹۰-نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸

شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران- صندوق پستی

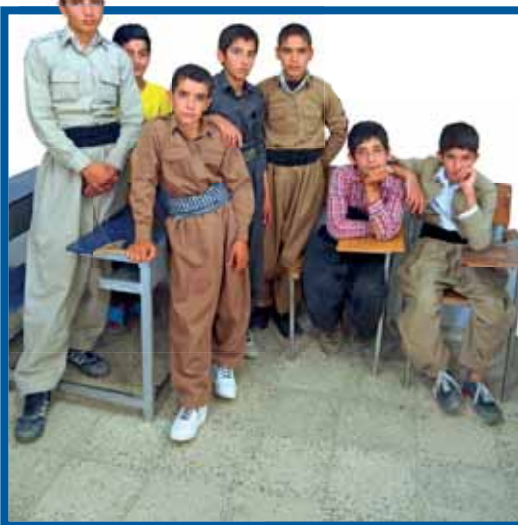
۸۸۳۰۵۷۷۲-تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

محمدعلی قربانی

۱۶

لباس احترام

اردیبهشت ماه امسال، خانم قاسمی (مادر نگار و نیما، خواهر و برادر ماجراجو و پژوهشگر آشنای ما) پیشنهاد کرد، با توجه به تعطیلات چندروزه‌ای که در پیش داریم، به یکی از نقاط زیبا و...



۴۲ اینجا مدرسه نیست

۴۴ محبوبه هر روز می‌آید

۴۶ خوراک مغز

۴۸ شریک قاتل نباشیم

۴۰ عالی‌جناب پژوهش

پژوهش دانش آموزی چند سالی است که به‌طور جدی در میان برخی مدارس ایران شکل گرفته است.

۲ درگیری فیزیکی

۴ درس خواندن به مو بنده

۶ سرنوشت‌ساز

۸ تفکر دست‌ودل‌باز

۱۰ حساب‌گرفتنی

۱۲ انرژی بادآورده

۱۴ تقویم ماه

۱۸ من باهوش اجتماعی هستم؟!

۲۰ پول جارو می‌کنم!

۲۲ Cooking Techniques

۲۴ رسیده‌ها و Call ها

۲۶ فقط به‌خاطر ما

۲۸ آدم‌های مارک‌دار

۳۰ یک تساوی نابرابر

۳۲ ورزش

۳۴ خنده‌زار

۳۷ کارگاه داستان‌نویسی

نشستی با فیزیکدان‌های جوان ایرانی

درگیری فیزیکی

سال‌ها قبل یک استاد فیزیک با حمایت «دانشگاه مسکو» توانست پژوهش در فیزیک را به شکل مسابقه راه‌اندازی کند. ابتدا تنها دانش‌آموزان مسکو بودند که می‌توانستند در این مسابقه شرکت کنند. بعد از مدتی کوتاه این مسابقه بین‌المللی شد و کشورهای دیگر هم به این گروه پیوستند. از سال ۲۰۰۷ نیز دانش‌آموزان ایرانی به این مسابقه اعزام شدند. ایمان مجتهدی، سیدحسین فاطمی و محمدصالح قرایی دانش‌آموزان شرکت‌کننده در شانزدهمین دوره «مسابقات فیزیک‌دانان جوان اتریش» (AYPT) سال ۲۰۱۴ هستند که موفق به کسب رتبه دوم این رقابت‌ها شدند. با آن‌ها گفت‌وگویی کرده‌ایم که شرح آن را در ادامه می‌خوانید.

■ درست است که این مسابقه هیچ جایزه‌ای نداشته؟

حسین: بله، ولی بستگی دارد که شما جایزه را چه چیزی فرض کنید!

■ پس یعنی شما جایزه‌ای را که می‌خواستید، گرفتید.

حسین: بله. مدرک این مسابقه جایزه خیلی خوبی برای من است.

■ اصطلاح «IYPT» به چه معنایی است؟

محمدصالح: مسابقات فیزیک‌دانان جوان که هر سال به شکل بین‌المللی و جهانی برگزار می‌شود. که ما در مسابقات AYPT شرکت کردیم.

■ مگر این دو مسابقه با هم چه فرقی می‌کنند؟

محمدصالح: مسابقات AYPT که در کشور اتریش برگزار شد. مسابقات IYPT بعد از این برگزار می‌شود.

■ این دو مسابقه چه فرقی با هم دارند؟
ایمان: AYPT هر سال در کشور اتریش برگزار می‌شود؛ قبل از مسابقات IYPT. به نوعی آمادگی برای مسابقات IYPT است. ■ چه طور شد شما برای این مسابقه

انتخاب شدید؟

ایمان: هر سال یک مسابقه انتخابی در ایران برگزار می‌شود. ما هم از طرف مدرسه به آن مسابقه معرفی شدیم.

■ شیوه مسابقه چه طور بود؟

حسین: بعد از انتخاب در مرحله اول، یک مجموعه سؤال از طرف AYPT مطرح می‌شود که باید روی این سؤال‌ها کار می‌کردیم. ما حدود ۹ ماه مشغول بودیم تا برای مسابقه نهایی که در اتریش برگزار می‌شد، آماده شدیم.

ایمان: اصلاً فیزیک‌دان جوان یعنی کسی که بتواند پدیده‌های فیزیکی واقعی را توجیه کند که این کار نسبتاً سنگین است.

■ سؤالات آزمایشگاهی

هم داشتید؟

ایمان: اصل همین بود. در فیزیک مشاهده جزو اصلی است و کار آسانی نیست. باید شرایط ویژه‌ای برای مشاهده داشته باشی. محمدصالح: من سؤالات آزمایشگاهی هم داشتم.

■ آن وقت آزمایش‌های لازم را کجا انجام می‌دادید؟

محمدصالح: در آزمایشگاه مدرسه و یا اگر

لازم بود، آزمایشگاه دانشگاه شریف.

■ اگر در یک گروه، اعضا بد عمل کنند، به ضرر تیمی که سؤالی را ارائه می‌دهد نمی‌شود؟ مثلاً اگر در جمع‌بندی بد عمل شود، امتیاز شما کم نمی‌شود؟

حسین: امتیازها ضریب‌های متفاوتی دارند. ارائه سؤالات ضریب ۳، نقد ضریب ۲ و جمع‌بندی نهایی ضریب ۱ دارد.

■ دوره آموزشی خاصی را هم گذرانده‌اید؟

حسین: بله، مدرسه برایمان یک دوره آموزش فیزیک و مکانیک گذاشت.

■ سؤال‌ها در سطح کتاب درسی بودند؟ ایمان: نه، خیلی بالاتر بودند.

حسین: سؤال‌ها همه سؤال‌هایی هستند که قبلاً حل نشده‌اند و خودت باید به پاسخ آن‌ها برسی.

■ پس خیلی به مطالعه نیاز داشتید؟

ایمان: بله، من علاوه بر کتاب‌های درسی خودمان، کتاب دانشگاهی و پایان‌نامه زبان انگلیسی را هم خواندم.

■ پس با این حساب به فراگیری زبان انگلیسی هم نیاز داشتید؟

محمدصالح: بله، خیلی زیاد. هر چه باشد مسابقه به زبان انگلیسی برگزار می‌شد.

فیزیک‌دان جوان،
یعنی کسی که
بتواند پدیده‌های
فیزیکی واقعی را
توجیه کند

(هر سه نفر می‌خندند و ادامه می‌دهند)
صالح: از همان اول خاطره‌ها شروع شد؛ قبل از اینکه به اتریش برسیم.
 ایمان: خاطره زیاد داریم. جا ماندن از قطار، نیامدن کیف و ساک و وسایلمان.
حسین: وقتی به اتریش رسیدیم، فهمیدیم که وسایل ما نیامده است و قرار شد آن‌ها را با پروازهای بعدی بفرستند. ما دو روزی را بدون وسایل شخصی گذراندیم. یک‌بار هم چون یک دقیقه به ایستگاه دیر رسیدیم، قطار حرکت کرد و ما جا ماندیم و کلی ماجراهای دیگر...

■ **هزینه سفرتان را چه کسی پرداخت کرد؟**

ایمان: خودمان. البته خانواده‌ها. بعد از سفر هم مدرسه مبلغ یک میلیون تومان به ما پاداش داد و دو میلیون تومان هم وام.
حسین: هزینه سفر ما می‌توانست خیلی کمتر باشد، اگر آموزش و پرورش خودش بانی این کار می‌شد. این‌طوری بچه‌های بیشتری به مسابقه راه پیدا می‌کردند و نتیجه بهتری هم گرفته می‌شد.

■ **حالا غیر از IYPT به چه کاری مشغولید؟**

حسین: من ترجیح می‌دهم بیشتر وقت‌م را با IYPT بگذرانم، باید بگویم، من خیلی به درس علاقه ندارم، اما کتاب زیاد می‌خوانم؛ کتاب‌های رمان انگلیسی و فارسی.
ایمان: خب من علاوه بر IYPT و درس، تاثیر هم کار می‌کنم. گاهی هم داستان کوتاه می‌نویسم.

محمد صالح: من هم با سایت «ترنجی» که یک سایت فناوری است، همکاری می‌کنم.

■ **خب این به ضررشان می‌شد که! ایمان:** بله، هر قدر به زبان انگلیسی مسلط‌تر باشی، هم ارائه بهتری داری هم زمان‌بندی را دقیق‌تر می‌سنجی.

■ **امتیاز منفی هم گرفتید؟ حسین:** نه خدا را شکر. یکی از شانس‌های ما در مسابقه این بود که امتیاز منفی نگرفتیم.
ایمان: ما اجازه داشتیم در طول مسابقه پنج سؤال را نپذیریم. اگر بیشتر از پنج می‌شد، امتیاز منفی می‌گرفتیم.

■ **خاطره‌ای هم از این سفر گروهی دارید؟**

ایمان: خدا را

شکر، بچه‌های ایران در زبان مشکل نداشتند، ولی بودند تیم‌هایی که مشکل داشتند. مثلاً یک تیم بود که فقط یک نفرشان می‌توانست به زبان انگلیسی حرف بزند. به قولی زوروی تیم بود!

شیوه اجرای مسابقه

این مسابقه، نوعی مسابقهٔ تئوری و عملی به زبان انگلیسی در فیزیک سراسر جهان است که تحت نظارت «فدراسیون جهانی مسابقات فیزیک» بین دانش‌آموزان دبیرستانی برگزار می‌شود و از هر کشور یک تیم در آن شرکت می‌کند. هر مسابقه دارای پنج جدال فیزیکی است. در هر جدال، سه تیم در هر کلاس رقابت می‌کنند و در آن یکی از تیم‌ها به‌عنوان تیم گزارش‌دهنده به بحث در مورد حل مسائل می‌پردازد. طی هر جدال که شامل سه مرحله است، دانش‌آموزان نه‌تنها مسائل انتخابی از ۱۷ مسئله را که تیم مقابل پیشنهاد می‌کند، حل می‌کنند، بلکه خود نیز مسائلی را به تیم مقابل پیشنهاد می‌دهند. در واقع، در هر جدال فیزیکی، تیم‌ها

در سه مرحله رقابت می‌کنند. در مرحلهٔ اول، یک تیم گزارشگر مسئله‌ای است که تیم حریف به او پیشنهاد کرده است که می‌تواند آن را قبول یا رد کند. طبق قوانین بین‌المللی، در مسابقات IYPT تیم گزارشگر می‌تواند تا سه مسئله را رد کند و بعد از آن امتیازش کسر می‌شود. بعد از ارائهٔ مسئله در مدت زمان معین، تیم رقیب تیم گزارشگر را به چالش می‌کشد. در آخرین مرحله، تیم سوم با ارائهٔ مفهوم مسئله، نقاط ضعف و قوت دو تیم را بررسی می‌کند. داوران بین‌المللی این مسابقات نحوهٔ اجرای تیم‌ها را با امتیاز ۱ تا ۱۰ ارزشیابی می‌کنند. داوران معمولاً بین شش تا هشت نفر هستند و از میان دبیران و استادان دانشگاه‌ها انتخاب می‌شوند.

درس خواندن به موبنده





موهایتان را به سرتان بچسبانید.



همیشه کلاه سرتان بگذارید



موهایتان را از ته ته بزنید



با شامپو زرد موهای خود را دانش آموزی کنید.



بعد از مصرف



قبل از مصرف



گفت‌وگو با مجتبی کرم‌پور، کارگردان فیلم سرنوشت

سرنوشت‌ساز

فیلم سرنوشت، از فیلم‌های راه یافته به جشنواره رشد و برگزیده «مسابقات نوجوان سالم» در کشور، داستانی است در مورد فردی که برای رفع نیاز مالی خود تصمیم می‌گیرد، پول‌های امام‌زاده را سرقت کند.

نکته قابل تحسین این فیلم شاید داستان غیرخطی آن و تضاد موجود بین محیط امام‌زاده و نیت بازیگرانش باشد.

به هر حال، این مصاحبه با کارگردان این اثر و برای شناخت بیشتر دانش‌آموزانی انجام گرفت که به جز خواب، کارهای دیگری هم برای گذران عمرشان دارند.

مجتبی کرم‌پور، فرد حاضر در هر دو عکس روبه‌رو، بنا به قرعه روزگار در سال ۱۳۷۶ در همدان متولد شد و...

(الف) از سال ۱۳۸۷، مثل همه هم‌سن و سالانش به زندگی عادی ادامه داد: درس خواند، کلاس شنا و زبان رفت. بعد هم در کنکور شرکت می‌کند، قبول می‌شود، زن می‌گیرد، بچه‌دار می‌شود و طبیعتاً بچه‌اش هم مانند همه هم‌سن و سالانش به زندگی عادی خود می‌پردازد.

(ب) از سال ۱۳۸۷ قید درس خواندن را زد. قید تمام چیزهای دیگر را هم زد. یک رفیق ناباب یافت و به زندگی با رفیق ناباب خود پرداخت.

(ج) از سال ۱۳۸۷ به دنبال هنر رفت. مقداری فیلم معمولی و فیلم مستند و از این چیزها ساخت، جایزه برد و جوگیر شد. همان اول راه پشتکارش را کنار گذاشت و تنها از زندگی عادی خود ماند.

(د) حالت آرمانی گزینه «ج» را با پایانی کاملاً شاد و امیدوارکننده را رقم زد.

من از سالی که وارد رشته انسانی شدم، دارم کتاب‌های هنر رو هم می‌خونم.

■ سخت نیست؟

چرا خب، زندگی عادی نیست، اما مگه می‌شه درس نخوند؟ اگه کسی با علم و تجربه در زمینه کاری که داره انجام می‌ده، آشنا نباشه، همون اول ترمز می‌گیره.

■ کی از هنر و علاقه‌ات مایه گذاشتی تا به درست لطمه نخوره؟

یه جایی دوره فیلم‌سازی می‌دیدم که ۱۵ جلسه بود.

دو جلسه آخرش رو به‌خاطر درس‌هام ننویسم شرکت کنم و مدرکش رو هم نگیرتم.

برای این فیلم آخرم که می‌ساختم، به‌خاطر اینکه مدرکی نداشتم، از من حمایت نشد. اما فرق من با سایر سینماگرهای آن دوره فقط دو جلسه بود!

■ چه کسانی ازت حمایت می‌کردند؟ حمایت روحی و مالی.

خب اولین محیطی که آدم توش قرار می‌گیره، خانواده است. از نظر مالی هم تکیه‌ام رو پس‌اندازم بود.

■ برای بچه محله‌ایتم، کلاس می‌ذاری؟

بستگی داره. اگر قرار باشه برای مخاطب عام حرف بزنی، پس مخاطب خاص و سینمای خاص رو باید بذاری کنار.

■ سینمای خاص یعنی چی؟ مگه قرار نیست روی عموم مردم تأثیر بذاری؟ راستی اصلاً جور دیگه‌ای مگه نمی‌شه روی مردم تأثیر گذاشت؟

مثلاً مگه یه رئیس جمهور تأثیرگذار نیست؟ یا یه کارمند، یا حتی یه آدم خیلی خیلی ساده؟

من به هنر علاقه درونی دارم. درون من وقتی که بی‌کار باشه، ننویسه یا بازی نکنه یا کارگردانی نکنه، مریضه. آرام و قرار نداره. هر کسی باید درون خودش رو بشناسه. باید بره دنبال اون چیزی که توش استعداد داره. فرقی نمی‌کنه که شغل آزاد داشته باشه یا مدیر باشه یا هرچی.

■ پس در کنکور هنر شرکت می‌کنی. اما چه‌طوری؟ تو که الان دانش‌آموز رشته ادبیات و علوم انسانی هستی؟

■ آقای مجتبی کرم‌پور، بالا را با گزینه مناسب پر کنید. شما حتی حق اضافه کردن گزینه هم دارید، بی‌تعارف!

خب من از پنجم دبستان، یعنی از سال ۱۳۸۷ به هنر علاقه‌مند شدم و از همون موقع نیازهایی رو احساس می‌کردم که با نیازهای بقیه دوستانم فرق می‌کرد. اونا همیشه دنبال بازی و... بودن، اما من دوست داشتم بنویسم، بخونم و مردم رو نگاه کنم.

■ که چی بشه؟

جامعه‌شناسی می‌گه: ما یه فرهنگ واقعی داریم؛ یه فرهنگ آرمانی. تأثیری که رسانه می‌تونه روی

نگاه مردم بذاره، اصلاً قابل انکار نیست.

■ تا اینجا گفتی که دوست داری مردم رو نگاه کنی و روشن‌تر تأثیر بذاری. چرا یکم ساده‌تر قضیه رو نمی‌بینی؟ فکر نمی‌کنی اگر پیام اخلاقی یکم غیرمستقیم‌تر و بدون نگاه از بالا به پایین گفته بشه، تأثیرگذارتره؟

خب این به سبکی که موردنظر ما بوده،

هر کسی باید درون خودش رو بشناسه. باید بره دنبال اون چیزی که توش استعداد داره



دارالکارتون / م.ولی زاده

– هیچ وقت به این فکر کردید که شما یکم با بقیه فرق دارید؟ مثل اینکه شما یه چیز به خصوص دارید که به دنیا هدیه کنید، طوری که همه مردم ببینن؟ اگه می دونید، پس دقیقاً می فهمید چه حسی داره که مثل... من باشید!

البته اینجا منظور از «من» نویسنده این سطرها نیست. این دیالوگ فیلینت لاکوود در انیمیشن خوشمزه «بری با احتمال بارش کوفته قلقلی» بود. برای اینکه اون رو بیشتر بشناسید، باید بگم فیلینت باهوش ترین احمقیه که تو دنیاست! چرا باید شبیه فیلینت بشیم؟! چون اون پای رویاهش ایستاد. می خواست مخترع بشه و یه چیز بزرگ اختراع کنه و خوب طبیعیه که مثل بقیه آدمای باهوش و احمق به بدترین شکل ممکن این کارو می کنه. ولی مسئله این نیست که اون خرابکاری کرد، مسئله اینه که اون ایستاد. فرض کنیم فیلینت تسلیم می شد، می رفت توی مغازه ساردین فروشی پدرش و فقط ماهی می فروخت. اون وقت باید تا آخر فیلم ساردین فروختن فیلینت رو نگاه می کردیم. خب کی حوصله دیدن زندگی خسته کننده یه آدم تسلیم شده رو داره؟! این جور مواقع همه کنترل رو برمی دارن و تلویزیون رو خاموش می کنن و به سازنده فیلم فحش می دن! این همون دلیلیه که شما نباید تسلیم بشید. چون اگر بر حسب اتفاق، شما توی یه فیلم باشید و خودتون ندونید و بقیه زندگی شما رو نگاه کنن، قطعاً از اون فیلم خسته می شن. شما که نمی خواهید از بیننده های فیلم زندگیتون فحش بخورید؟!!

راستش من به دوستانم توصیه می کنم که تحمل داشته باشن و چند تا کار بسازن. این طوری اگر بفهمن کارشون خوب نیست، لاقل می تونن تا مطرح نشدن، دور بزنن و برن دنبال یه کار دیگه.

■ تو الان مطرحی؟

خب قطعاً خیلی راه مونده. آدم هرچه قدر بزرگ تر می شه، گستره دیدش هم بیشتر می شه. من الان که یه سری کارهای قدیمی ترم رو می بینم، می گم شانس آوردم که اون موقع با کسی آشنا نبودم و پخشش نکردم. اما الان که جرئت پخش کارهام رو پیدا کردم، خب نقدهای مختلفی هم می شنوم که رو کیفیت کارهای بعدیم اثر داره.

■ از بزرگ ترها و مقامات بالا گله ای نداری؟

همدان قبلاً از نظر تعداد هنرستان و سالن نمایش ضعیف بود. البته خدارو شکر، بعد از این چند سال که جشنواره تئاتر کودک اینجا برگزار می شه، اوضاع خیلی بهتر شده. همین که اوضاع بهتر بشه خوبه...

در دسترس قرار گرفتن اطلاعات و منابع

تفکر دست و دل باز

گسترش روزافزون وسایل و ادوات دیجیتال در زندگی، علاوه بر اینکه حاصل رقابت بین شرکت‌های تولیدکننده برای رفع نیازهای روزمره ماست، مدیون همکاری و اندیشه افراد خلاق و هوشمندی است که در سراسر جهان زندگی می‌کنند. در راستای این اندیشه که از سال‌های اولیه قرن بیستم شروع شد، در زمینه‌های گوناگون مفهوم «منبع باز» استفاده شده است. در این شماره به اهمیت این تفکر و اینکه چگونه یک اندیشه می‌تواند انقلابی عظیم را پایه‌ریزی کند، خواهیم پرداخت.

از کجا شروع شد؟

در اوایل قرن بیستم که جهان رو به صنعتی شدن گذاشت، عموماً شرکت‌های صنعتی برای حفظ بقای خود و پیشی گرفتن از سایرین، در تولیدات خود رموزی داشتند و برای افشا شدن یا دزدیدن آن‌ها نیز قوانین سختی را وضع کرده بودند.

این موضوع به‌عنوان مثالی معروف در صنعت خودروسازی بسیار مشهور است. آقای سلدون که وکیلی توانا و مخترعی توانمند در عرصه خودروسازی بود، برای حفظ بازار به نفع خود، رمزگشایی خودروهای ساخت شرکتش را غیرقانونی اعلام کرد.

در اواخر قرن بیستم در سال ۱۹۹۸، جنبشی شروع به کار کرد که هدفش استفاده از اندیشه و خلاقیت همه افراد در به‌وجود آوردن بازاری رایگان برای استفاده همه بود. شرکت «تاسکیپ» از پایه‌گذاران این تفکر محسوب می‌شود.

در ادامه، گروهی از برنامه‌نویسان و طراحان برنامه‌های دیجیتال تصمیم گرفتند بعضی از برنامه‌های خود را به‌صورت منبع باز در اینترنت در اختیار همگان قرار دهند تا هر کسی براساس خلاقیت و نیاز خود در آن تغییری ایجاد کند.

با برنامه منبع باز همه افراد می‌توانند به کدگذاری اصلی دسترسی داشته باشند.

در این مسیر، به‌وسیله همین تغییرات که در نتیجه فکرهای بسیار خلاق افراد بود، اختراعات خوبی نظیر سیستم عامل «لینوکس»، سایت مرجع «ویکی‌پدیا»، سیستم عامل «اندروید» و جست‌وجوگر «موزیلا» پا به عرصه دنیای دیجیتال گذاشتند.



سیستم عامل اندروید



سیستم عامل اندروید که از سال ۲۰۱۱ رسماً وارد بازار شده است، از طرف شرکت «گوگل» پشتیبانی می‌شود. این سیستم عامل براساس لیسانس بین‌المللی منبع باز، در گوشی‌های هوشمند و براساس صفحه لمسی عرضه شد.

گوگل از سال ۲۰۰۵ شرکت اندروید را به‌طور رسمی معرفی کرد که نتیجه تحقیقات و خلاقیت‌های کارکنانش، سیستم عامل محبوبی است که در سال ۲۰۱۱ به‌عنوان بیشترین سیستم عامل نصب شده روی گوشی‌های هوشمند شناخته شد و در سال ۲۰۱۳ دستگاه‌های اندرویدی‌اش پرفروش‌ترین دستگاه‌های دنیا شدند.

پروتکل منبع باز که به‌عنوان یکی از انقلابی‌ترین جنبش‌های دنیا در زمینه بهبود زندگی بشر و در دسترس قرار دادن اطلاعات و منابع در اختیار همه، شناخته می‌شود، طی مدت زمانی کوتاه توانست پیشرفت را در زندگی همه ما ایجاد کند.

امروزه محصول خلاقیت و اندیشه همه ما در قالب پروتکل منبع باز، تلویزیون‌ها، کنسول‌های بازی و گوشی‌های هوشمندی هستند که از سیستم عامل اندروید بهره می‌برند.



لوگوی منبع باز



حساب گرفتگی

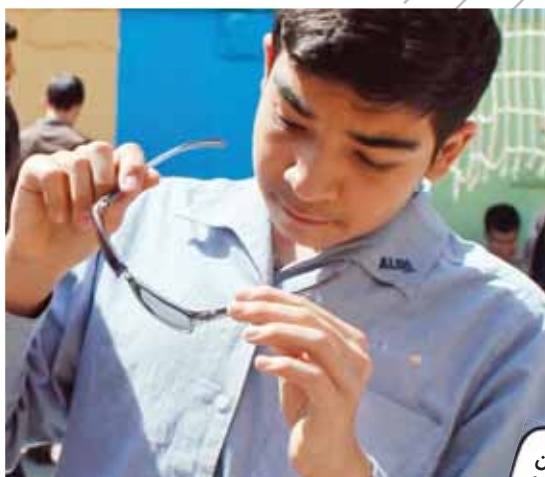
اینکه می‌گن آدم باید اهل حساب و کتاب باشه، درست. اینم قبول دارم که جوان باید دنبال افزایش اطلاعات عمومی خودش باشه. اما حکایت این هم‌کلاسی ما که به «چرتکه» معروف شده، یک چیز دیگه است. حیف این همه وقت که صرف شد برای این همه کار بیهوده.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ.
وَأَن هَا أَزْهَوُاْ وَيَهُودِجِي رُؤْيَ گِرْدَانَدَنَد. مُؤْمِنَ از کار بیهوده گِرِزَانِ اسْت. (مؤمنون/۳)

این سنگ
اندازه
دو لنگه کش منه



لیوان آب را
با چند انگشت
می‌توان گرفت؟



تا کی می‌خوای این
کارهای بی‌فایده را
انجام دهی؟

چی گفتی؟!



تو اصلاً می‌دونی
مدرسه ۴۸ تا پله
داره؟



اصلاً می‌دونی
نیمکت
۵ وجیه؟



کجایی شما؟
چرا حواست
نیست؟



دارم تعداد
چهارخونه‌های روی
پیرهنتونو می‌شمارم



پس برو تعداد مورچه
های پشت در کلاس
تا دفتر آقای ناظم رو
هم بشمار.



انرژی باد آورده

یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های قرن حاضر «انرژی» است. با تمام شدن انرژی‌های فسیلی نظیر نفت و گاز، بشر به دنبال یافتن راه‌هایی برای به‌دست آوردن انرژی از منابع جدید است. یکی از انواع انرژی‌های نو، «انرژی باد» است؛ قدرتی تمام‌نشدنی و بدون هزینه. باد همواره دانشمندان را وسوسه کرده است تا این نیروی خداداد را به خدمت بگیرند. تنها نگرانی در مورد این انرژی پاک، غیرقابل پیش‌بینی بودن میزان و جهت وزش باد و شاید تخریب منظره محیط‌زیست ما توسط توربین‌ها باشد.

توربین



این دستگاه با استفاده از فناوری ساده چرخ‌دنده مکانیکی، انرژی باد را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند.

باد

۱

باد پره‌های توربین را به حرکت درمی‌آورد و انرژی تولید می‌کند و بعد، این انرژی به الکتریسیته تبدیل می‌شود.

ترمز یا سیستم متوقف‌کننده

اگر باد با سرعت بیش از ۱۲۰ کیلومتر در ساعت بوزد، ترمزها فعال می‌شوند تا از آسیب به توربین بادی جلوگیری کنند.

پره‌ها

پره‌های توربین بادی متحرک‌اند. با زاویه‌ای که می‌گیرند، هم می‌توانند سرعت گردش را افزایش دهند و هم می‌توانند توربین را متوقف کنند.

وقتی باد از روبه‌رو به پره‌ها می‌خورد، در دو جهت تغییر مسیر می‌دهد و با فشار روی تیغه‌ها، برای پره‌ها قدرت گردش به‌وجود می‌آورد.



رایانه

کنترل شرایط توربین بادی و تشخیص موقعیت جهت‌یابی را رایانه انجام می‌دهد.

محور سرعت بالا

چرخش این محور ۱۵۰۰ دور در دقیقه است و «ژنراتور» را می‌گرداند.

محور سرعت پایین چرخ‌دنده

این چرخ‌دنده سرعت محور بالا را ۵۰ برابر افزایش می‌دهد.

این محور با سرعت ۲۰ تا ۳۵ دور در دقیقه حرکت می‌کند.

سیستم خنک‌کننده

ژنراتور توسط این دستگاه خنک می‌شود. کاستن از دمای روغن‌موتور چرخ‌دنده‌ها هم برعهده این سیستم است.

سهم باد

انرژی باد ۷۴۰۰۰ مگاوات برق تولید می‌کند و سهم آلمان و اسپانیا در تولید این میزان برق بیشتر از بقیه کشورهاست. در ایران دو مزرعه اصلی توربین بادی وجود دارد: یکی در «منجیل» و دیگری در «بینالود».

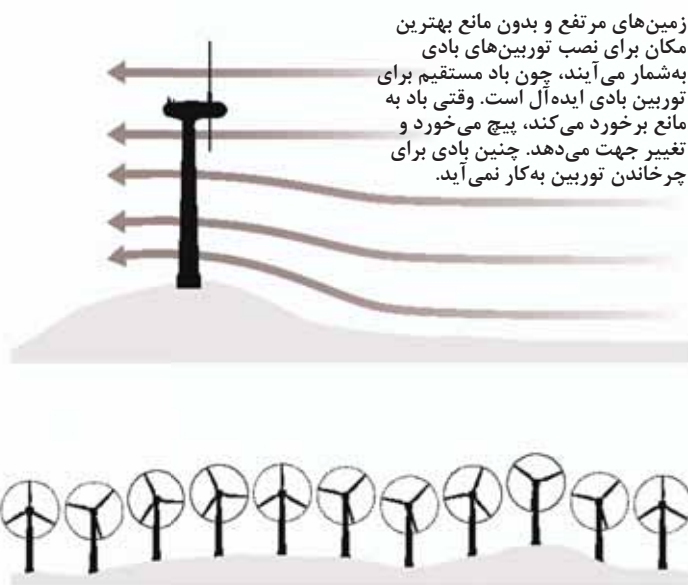
انرژی

۲

انرژی الکتریکی تولید شده توسط ژنراتور، با کابل به مبدل‌ها منتقل می‌شود.

توربین‌های بادی

این مدل توربین‌های بادی پیشرفته بین ۴۵ تا ۶۰ متر ارتفاع دارند و با قابلیت چرخش به سمت باد و به تنهایی کار کردن و تولید ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کیلووات انرژی، از پیشرفته‌ترین و پرمصرف‌ترین مدل‌های توربین بادی هستند.



زمین‌های مرتفع و بدون مانع بهترین مکان برای نصب توربین‌های بادی به‌شمار می‌آیند، چون باد مستقیم برای توربین بادی ایده‌آل است. وقتی باد به مانع برخورد می‌کند، پیچ می‌خورد و تغییر جهت می‌دهد. چنین بادی برای چرخاندن توربین به‌کار نمی‌آید.

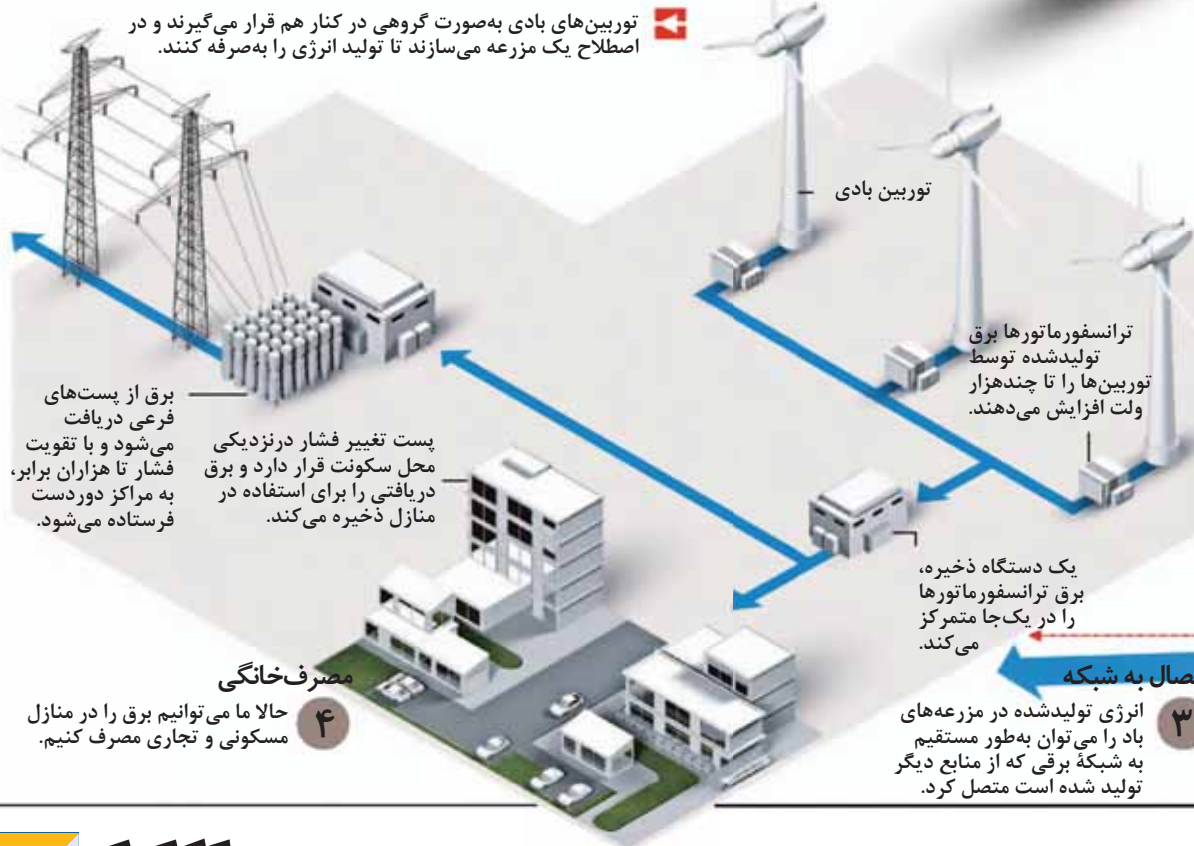


پره‌ها

طول هر پره ۴۰ متر است. توربین‌های سه پره بیشترین کارایی را دارند

مزرعه توربین بادی

توربین‌های بادی به‌صورت گروهی در کنار هم قرار می‌گیرند و در اصطلاح یک مزرعه می‌سازند تا تولید انرژی را به‌صرفه کنند.



شهادت امام محمد تقی(ع)

۳ مهرماه

نام: محمد

لقب: جواد، التقی

کنیه: ابو جعفر

پدر: علی

مادر: خیزران

مدت امامت: ۱۷ سال

حرم مطهر: کاظمین

۱۹۵ هجری قمری

تولد در شهر مدینه در دهم ماه رجب

۲۰۳ هجری قمری

شهادت امام رضا(ع) و آغاز دوره امامت امام محمد تقی(ع) در هشت سالگی

۲۰۴ هجری قمری

بازگشت مأمون عباسی به بغداد و فراخوانی امام جواد(ع) از مدینه به بغداد

۲۱۲ هجری قمری

تولد امام هادی(ع) فرزند امام محمد تقی(ع) در نیمه ماه ذی الحجه از سمانه مغربیه

۲۱۸ هجری قمری

سفر امام جواد(ع) به حج با همراه همسر و فرزندش امام هادی(ع)، مرگ مأمون، خلیفه عباسی، و جانشینی معتصم عباسی، برادر مأمون.

۲۲۰ هجری قمری

سفر امام جواد(ع) از مدینه به عراق به دستور معتصم عباسی و شهادت آن حضرت با نوشاندن سم در سن ۲۵ سالگی، با نقشه معتصم و ام الفضل، دختر مأمون عباسی، همسر امام جواد(ع)، در ۳۰ ذیقعد.

امام جواد علیه السلام

می فرمایند:

معاشرت و هم نشینی با بی خردان و افراد لایبالی سبب فساد و تباهی اخلاق خواهد شد؛ و معاشرت و رفاقت با خردمندان هوشیار، موجب رشد و کمال اخلاق.

مهر؛ عید مدرسه

مهر که نزدیک می شود، شور و غوغا پر می شود توی کوچه های محله مان؛ درست مثل برگ ریزان درختان محله. و کوچه ما پر شده است از برگ های طلایی، زرد و نارنجی و فیهوای. اینجا انگار جشن زیبایی پاییز پر مهر را گرفته اند و صدای هیاهوی شاد هم شاگردی های مدرسه محله مان از دور به گوش می رسد. این روزها در محله ما چه شور و غوغایی برپاست و چه زیبا صدای خنده های شاد هم شاگردی ها با خش خش برگ ها، آهنگ پاییزان را می سازد. عطر کلاس و درس و مدرسه همه جا پیچیده است. صدای زنگ مدرسه در گوشم می پیچد و حسرت دیدن هم شاگردی های قدیم در وجودم جوانه می زند!...

۱ مهرماه

عید غدیر خم

۲۱ مهرماه

سایه بانی از فرشتگان

آهسته آهسته تاریخ را ورق می زنم. به عقب باز می گردم؛ به هزار و اندی سال پیش. می خواهم روبرویت بایستم. در آن ظهر داغ، در زیر سایه بانی از فرشتگان. می خواهم تو را ببینم دست در دست پیامبر؛ آن هنگام که چشم ها همه تو را می نگرند. می خواهم صدای پیامبرم را با تمام وجودم بشنوم، آن هنگام که گفت: «هر کس که من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. پروردگارا

دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد.» به عقب تر باز می گردم. به

آن زمان که اسلام به هیچ خانه ای راه پیدا نکرده بود، جز خانه رسول خدا(ص) و نام تو را در تاریخ اسلام حک شده می بینم؛ بعد از نام محمد(ص) و خدیجه.

و چه زیباست کلام مولایم آنجا که می فرمایند: «من دامن از خلافت برچیدم و پهلوی از آن پیچیدم و اندیشیدم که یا باید دست تنها بستیزم و یا صبر پیش گیرم که جهان چنان تیره است که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر!... پس شکیبایی را خردمندانه تر دیدم و به صبر گراییدم؛ در حالی که خار در چشم بود و استخوان در گلو، میراثم ربوده این و آن، و من بدان نگران.» از خطبه سوم نهج البلاغه

تصویرگر: امیر قریب باغی





عید قربان

۱۳ مهرماه

و محمد

«لبیک اللهم لبیک. لبیک لا شریک لک لبیک».

مردم مکه از ترس در خانه‌هایشان پنهان شده‌اند. بلال فریاد می‌زند: «رسول خدا(ص) می‌فرمایند، مکه در امان است و هر کس که در مکه است، در امان است. به کسی ستم نکنید. اموال کسی را غارت نکنید.» ابوسفیان شرفش را و سکه‌هایش را بار شترها کرده و می‌خواهد بگریزد. هند - همسر او - از ترس می‌لرزد. وحشی در هراس است. بلال فریاد می‌زند: «رسول خدا(ص) می‌فرمایند، ابوسفیان در امان است و هر کس در آن خانه است، در امان است.»

ابوسفیان آرام می‌گیرد. شرفش را از شترها پیاده می‌کند و سکه‌هایش را به پستوی خانه برمی‌گرداند. وحشی خنده می‌زند. هند ناباورانه به جمعیت که همچون سیل وارد مکه می‌شوند، می‌نگرد. محمد به‌سوی بتخانه می‌رود. بت‌ها یک به یک فرو می‌افتند.

منبع: شمس، محمدرضا. محمد(ص). به‌نشر. تهران. ۱۳۸۹

بزرگداشت حافظ

۲۰ مهرماه

واژه به واژه ، شعر به شعر

باد صبا

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

پیر مغان

گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید
مکن در این چمنم سرزنش به خودروی

عالم قدس

ای دل ریش مرا بربل تو حق نمک
تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس

خرقه

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا
آلودگی خرقه خرابی جهان است

آهوی مشکین

یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان
دل آزردۀ ما را به نسیمی بنواز

بچه‌های مدرسه حسین آباد و لباس محلی

لباس احترام

اردیبهشت‌ماه امسال، خانم قاسمی (مادر نگار و نیما، خواهر و برادر ماجراجو و پژوهشگر آشنای ما) پیشنهاد کرد، با توجه به تعطیلات چندروزه‌ای که در پیش دارند، به یکی از نقاط زیبا و سرسبز بروند. پس از مشورت اعضای خانواده، قرار شد سفری به استان کردستان داشته باشند. زمانی که خانواده به این تصمیم رسیدند، آقای قاسمی گفت: «یکی از دوستان دوره تربیت معلم من در سال‌های ۶۱ تا ۶۳ - آقای رحمتی - اهل سنندج است. سعی می‌کنم شماره ایشان را پیدا کنم و سری به ایشان هم بزنم.» در طول سفر، از شهرها و روستاهای گوناگونی عبور کردند. غیر از طبیعت زیبا و سبزی که نظر هر مسافری را جلب می‌کرد، آنچه برایشان خیلی جالب بود، پوشش اهالی منطقه بود؛ به خصوص پسرهای جوان که با افتخار و غرور خاصی لباس کردی بر تن داشتند.



نگار و نیما هنوز درباره پوشش سؤال‌های زیادی در ذهن داشتند. در این سفر هم خیلی دلشان می‌خواست با این جوان‌های بالنگیزه، در زمینه پوشش‌شان صحبت کنند. اما فقط فرصت پیدا کردند در یک بازدید کوتاه از «مدرسه شبانه‌روزی شهید حسینی» حسین آباد که آقای رحمتی مدیر آن بود، با این بچه‌های پرشور و شاداب آشنا شوند. نگار و نیما وقتی از سفر برگشتند، پرسش‌نامه‌ای در زمینه پوشش تهیه کردند و از مسئولان مدرسه خواستند آن‌ها را در اختیار بچه‌ها بگذارند تا بچه‌ها به آن‌ها پاسخ دهند. بعد هم خلاصه گفت‌وگوها و نظراتشان را برای ما فرستادند. ضمن تشکر از آقای رحمتی، مدیر مدرسه، و آقای حسن خانپور که زحمت این کار را کشیدند، توجه شما را به تعدادی از این پرسش و پاسخ‌ها جلب می‌کنیم:

پرچم نماد کشور
است و لباس محلی
نماد منطقه

■ ملیت کرد را حفظ می‌کند.
■ برای آب و هوای منطقه ما مناسب است و فرهنگ ما را می‌سازد.
■ برای حفظ آداب و رسوم و به احترام پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌هایمان آن را می‌پوشیم.
■ به نظر تو، نوع و شکل پوشش چه ارتباطی با محل زندگی ما دارد؟
■ نوع پوشش ما به آب و هوا بستگی دارد. مثلاً شال در زمستان از کلیه‌ها در برابر سرما محافظت می‌کند.
■ پوشش ما باعث می‌شود با آب و هوا سازگارتر باشیم. نوع لباس محل ما گرم و مرتب و باحجاب است و رعایت حجاب را اسلام تأکید کرده است.
■ می‌توانیم هم‌نوعانمان را خوب بشناسیم. این لباس نشان‌دهنده آداب و رسوم ماست.
■ آیا می‌دانی جنس پارچه لباسی که می‌پوشی، چیست؟
■ نخی
■ کتان
■ به نظر تو، استفاده از لباس محلی از نظر بهداشتی چه تفاوتی با لباس

معمولی دارد؟

■ لباس محلی هم دیر چروک و هم دیر کثیف می‌شود، ولی لباس معمولی برعکس، زود چروک و کثیف می‌شود.
■ لباس محلی از بدن محافظت می‌کند. زمانی که بدن ما عرق می‌کند، به بدن نمی‌چسبد و بوی بد عرق پخش نمی‌شود.
■ هر دو لباس پاکیزه و زیبا هستند.
■ پارچه لباس محلی از پشم گوسفند تهیه شده است. انسان را در تابستان خنک و در زمستان گرم نگه می‌دارد.
■ نظر دیگران در انتخاب لباس و پوشیدن آن، چه قدر برایت اهمیت دارد؟

■ فکر می‌کنی امتیاز مهم استفاده از لباس محلی چیست؟
■ زیبا و گرم است.
■ نشان وطن پرستی است.

هم‌سالانت، دیگران را به استفاده از لباس محلی دعوت کن. سعی کن مطالبی که می‌نویسی به گونه‌ای باشد که پس از خواندن آن، او کاملاً از دلایل صحیح و منطقی آگاهی یابد و دوست داشته باشد از لباس محلی استفاده کند.

■ لباس محلی لباسی است که با آن بزرگ شده‌ایم. لباس مثل وطن می‌ماند. اگر وطن را می‌خواهی، پس باید از لباسی که داری، مثل وطنت نگهداری کنی. از همه می‌خواهم لباس محلی بپوشند. راحت است.

■ لباس کردی آدم را جوان‌تر نشان می‌دهد و باعث گرم شدن سینه و کلیه‌ها می‌شود.

■ بچه‌ها من توصیه می‌کنم در هر جایی که زندگی می‌کنید، لباس را براساس سلیقه مردم، آداب و رسوم، و آب و هوای آن منطقه بپوشید.

■ استفاده از لباس‌های محلی به نوع آب و هوا بستگی دارد. لباس محلی آداب و رسوم گذشته را به یاد می‌آورد. مانند پرچم که نماد است و یک کشور را معرفی می‌کند، لباس محلی نیز نماد است و یک منطقه را معرفی می‌کند.

■ لباس کردی ما خیلی زیباست. می‌توان آن را بهترین لباس جهان نامید. این لباس در انواع زیادی وجود دارد.

شما چه می‌گویید؟

پاسخ‌هایی که هم‌سن و سالانت - صادقانه و با احساس - به این سؤال‌ها داده بودند، خیلی تأمل‌برانگیز بود. راستش از اینکه پشت انتخابشون این همه فکر و دقت وجود داشت، احساس غرور کردم.

نظر تو چیست؟ اگر این سؤال‌ها از تو می‌شد، چه پاسخی می‌دادی؟ واقعاً لباس این همه با رسم و رسوم، فرهنگ، بهداشت، سلامتی و... ارتباط دارد؟

باز یک ذهن پر از سؤال‌های جدید برای نگار و نیما، و باز هم فکر و گفت‌وگو و...



■ بله، به دلیل اینکه پدر و پدربزرگم هم از این لباس می‌پوشند.

■ بله، چون راحت است و لباس محلی ماست.

■ بله، چون خیلی خوشگل است و به ما می‌آید.

■ بله، چون این‌طوری انسان غرور خود و شهرش را نگه می‌دارد.

■ بله، چون اگر در جای دور از محل زندگی اول باشم، با این لباس فکر می‌کنم که در محل زندگی خودم هستم.

■ اگر به پوشیدن لباس محلی اعتقاد داری، با نوشتن چند خط برای

■ معمولاً اهمیتی ندارد. من لباس مورد علاقه‌ام را انتخاب می‌کنم و می‌پوشم.

■ چون ما باید به حرف بزرگ‌ترهایمان گوش دهیم، من این لباس را می‌پوشم.

■ خیلی اهمیت دارد، چون نشانه فرهنگ ماست.

■ اهمیت زیادی دارد. برای من لباس محلی بهترین لباس و لباس راحتی است.

■ دوست داری وقتی بزرگ هم شدی، از لباس محلی استفاده کنی؟ دلیلش چیست؟

■ بله، زیرا واقعاً فشنگ است و برای عروسی و مهمانی نیز خیلی مناسب است.



درباره هوش هیجانی

من با هوش اجتماعی هستم؟!

سال‌ها افراد را براساس میزان بهره هوشی دسته‌بندی می‌کردند و افرادی مانند ابن‌سینا، اینشتین و ادیسون را افراد نابغه‌ای می‌دانستند. یکی از تعریف‌های مشترک در مورد بهره هوشی، توانایی سازگاری با محیط بود. اما از سال ۱۹۹۰، با معرفی اصطلاح هوش هیجانی، دانشمندان مفهوم دیگری را نیز در موفقیت فرد مهم دانستند. این هوش جدید با عنوان‌های هوش هیجانی یا هوش عاطفی یا هوش اجتماعی بررسی شد.

معرفی هوش هیجانی

تعریف‌های زیادی برای این هوش مطرح شده‌اند؛ از جمله:

■ هوش هیجانی توانایی مدیریت اضطراب و کنترل تنش‌ها و امیدواری و خوش‌بینی در مواجهه با موانع در راه رسیدن به هدف است.

■ هوش هیجانی راهی است برای زیرک بودن.

■ هوش هیجانی یعنی همدلی و درک اینکه اطرافیان شما چه احساسی دارند.

■ هوش هیجانی نوعی مهارت اجتماعی است؛ همراهی با مردم، مدیریت عواطف و احساسات در روابط، و توانایی ترغیب و رهبری دیگران.

در واقع، هوش هیجانی چهار مهارت را شامل می‌شود:

۱. **خودآگاهی:** آگاهی از احساسات خود و استفاده از آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های زندگی.

۲. **مدیریت عواطف:** مهارتی که به افراد کمک می‌کند احساسات خود را به‌صورت مناسب و جامعه‌پسندانه نشان دهند. به بیان دیگر، تحمل ناملازمات

و از دست ندادن انگیزه برای پیگیری اهداف و تسلیم نشدن در مقابل افسردگی، نگرانی و خشم را شامل می‌شود.

۳. **همدلی:** توانایی درک احساسات دیگران است. البته درک هیجان‌های دیگران، بدون نیاز به اینکه خود آن‌ها به شما بگویند چه احساسی دارند.

۴. **مهارت‌های اجتماعی:** توانایی ادامه

رابطه با توجه به احساسات افراد یا همان ظرفیت اجتماعی است. به بیان ساده، کنترل ماهرانه و یکنواخت احساسات در روابط با دیگران است.

همه این موارد برمی‌گردد به این سخن ارسطو که: «عصبانی‌شدن آسان است. همه می‌توانند عصبانی شوند. اما عصبانی شدن در برابر شخص مناسب، به میزان مناسب، در زمان مناسب، به دلیل مناسب و به روش مناسب، آسان نیست!»

کاربردهای هوش هیجانی

هوش هیجانی به ما کمک می‌کند در موقعیت‌های تهدیدکننده و خطرناک، عکس‌العمل مناسب‌تری برای نجات خود نشان دهیم. همچنین، به کمک هوش هیجانی می‌توانیم به ریشه‌های غم و شادی در خود پی ببریم و آن را مدیریت کنیم و با کنترل بر احساسات، حس مسئولیت‌پذیری را در خود افزایش دهیم. در مجموع، هوش هیجانی به‌خصوص به افراد کمک می‌کند تا یادگیری بهتری داشته باشند و خوش‌حال‌تر، سالم‌تر و موفق‌تر از دیگران زندگی کنند.

هوش هیجانی یعنی همدلی و درک اینکه اطرافیان شما چه احساسی دارند

چگونه هوش هیجانی خود را تقویت کنیم؟

افراد از نظر توانایی‌های خود در هر یک از



خداوند، و نگاهم عبرت و پند باشد.»
(اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۰). این داستان را هم همه ما می دانیم، مولوی به زیبایی آن را تصویر کرده است:
او خدو انداخت در روی علی
افتخار هر نبی و هر ولی
در زمان انداخت شمشیر آن علی
کرد او اندر غزایش کاهلی
یک جنبه مهم از هوش هیجانی تسلط بر هیجان ها و مدیریت آن هاست. در قرآن درباره ابراز هیجانات، مخصوصاً شادی، آیهایی ذکر شده اند. از جمله، در آیه ۵۸ سوره یونس می فرماید: «ای پیامبر، به خلق بگو که شما باید منحصر به فضل و رحمت خدا و به نزول قرآن شادمان شوید که آن بهتر است از ثروتی که برای خود اندوخته اید.»



آزمون هوش هیجانی

۱. آیا می توانید احساس های خود را باز شناسی کنید و بگویید در هر موردی به طور دقیق چه احساسی دارید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۲. آیا می توانید بین احساس های گوناگونی که دارید، تمایز قائل شوید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۳. آیا می دانید چه احساسی دارید و از چه راهی آن را نشان می دهید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۴. آیا می توانید احساس ها، فکر ها و باور هایتان را از طریق روش های غیر مخرب ابراز کنید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۵. آیا همان طور که هستید، به خودتان احترام می گذارید و خود را می پذیرید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۶. آیا در بیشتر مواقع، احساس اعتماد به نفس و امنیت دارید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۷. آیا نسبت به آنچه دیگران در مورد شما می گویند، احساس خوبی دارید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۸. آیا از قابلیت ها و توانایی های خود آگاه هستید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۹. آیا به خودتان می گوئید که یک زندگی با معنا، غنی و کامروا دارید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۱۰. آیا نسبت به دستاوردهایتان احساس رضایت می کنید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۱۱. آیا در مورد آنچه فکر می کنید و انجام می دهید، خودگردان و خودکنترل هستید؟ بله ☐ خیر ☐
 ۱۲. آیا دیگران به شما وابستگی هیجانی دارند؟ بله ☐ خیر ☐
- به ازای هر پاسخ «بله» ۱ امتیاز به خود بدهید. نمره شما در آزمون بالا چند شد؟ آیا ایده ای در مورد این که سوالات چه چیزی را می سنجند، دارید؟

مهارت های هوش هیجانی با یکدیگر تفاوت دارند. ممکن است بعضی از ما مثلاً در کنار آمدن با اضطراب های خود کاملاً موفق باشیم، اما در تسکین دادن نا آرامی های دیگران چندان کارآمد نباشیم. اما مغز به طرز چشم گیری شکل پذیر و همواره در حال یادگیری است. برای افزایش هوش هیجانی این موارد را در نظر بگیرید:

■ در قدم اول، بزرگ ترها باید بیشتر از هر چیز به فکر داشتن اطلاعات درباره احساسات و هیجانات باشند. باید محیطی ایجاد کرد که همه بتوانند احساسات خود را بیان کنند. از کودک هم خواسته شود احساسات خود را نقاشی کند یا به زبان بیاورد.

■ این اصطلاحات را که با آنها بزرگ شده ایم، فراموش کنید: مرد گریه نمی کند! باید قوی باشی! چرا هیجان زده می شوی! بهترین نمونه ها را در مورد مدیریت هیجان، در احادیث، قرآن و متون فارسی داریم. از جمله:

پیامبر (ص): «پروردگار متعال مرا به ۹ چیز سفارش کرد: اخلاص در آشکار و پنهان، دادگری در خشنودی و خشم، میانه روی در نیاز و توانمندی، بخشیدن کسی که در حق من ستم روا داشته است، کمک به کسی که مرا محروم گردانده، دیدار خویشاوندانی که با من قطع رابطه کرده اند، و اینکه خاموشی ام اندیشه، سختم یادآوری



یک روز با امیر حسین که «جارو دستی» می سازد

پول جارو می کنم!

می گویند این شغل سنتی آن هاست؛ یک شغل سنتی موروثی که حتی اگر درآمد هم نداشته باشد، نسل به نسل به بچه ها می رسد و بچه های «انقدری» با دست که نشان می دهند، منظور بچه های چهار ساله است. هم آن را بلدند. یعنی همه اهالی «امیرکلا» این کار را بلدند؛ مثل غذا خوردن که از بدیهیات زندگی است. امیرکلا کجاست؟ شهری است چسبیده به بابل. آن شغل چیست؟ جاروسازی.

سرگرمی با کار

قرار است درباره نوجوان هایی که هم کار می کنند و هم درس می خوانند، بنویسم. امیرحسین را در یک جاروسازی پیدا می کنم. اوستای جوانی دارد. اوستایش می گوید که خودش هم زمان بچگی در جاروسازی کار می کرده.

امیرحسین پسر سمت راست می گوید او و دوستان هم سن و سالش کار می کنند تا چیزهایی را که دوست دارند، بخرند. بعد می گوید: «اینجا همه همین جورند. همه کار می کنند. هیچ کس تنبل و بی کار و بی عار نیست.»

می پرسم: «فقط برای کار، کار می کنند؟»

می گوید: «نه، خب ما اینجا سرگرمی هم نداریم. سرمان را با کار گرم می کنیم. توقع ندارید که سرمان را با چیز دیگری گرم کنیم؟»

من جا می خورم و می گویم: «معلوم است که نه! اما خب واقعا به خاطر مشکل مالی و این چیزها نیست؟ مثلاً تو خیلی حقوق می گیری؟ مثلاً از درس و زندگیات می زنی؟»

می گوید: «نه، موقعی که درس داشته باشم، نمی آییم. مثلاً شده دو هفته هم نیامده ام و بعد آمده ام. در ازای مقدار کاری که می کنم، پول می گیرم.

■ چی می خونی؟

ساخت و تولید.

■ بعداً می خوای چه کاره شی؟

تراشکار.

■ اصلاً چی شد که تو هم وارد این کار شدی؟

من توی تعویض روغنی کار می کردم؛ کلاس پنجم ششم بودم. بعد از چند سال دوستم که توی جاروسازی کنار مغازه

ما کار می کرد، گفت بیا جاروسازی را هم امتحان کن. من هم امتحان کردم و خوشم آمد. بعد هم که خوشم آمد، گفتم چرا نروم جاروسازی روبه روی خانه مان. آمدم اینجا و آقای

پورصالح هم گفت از فردا بیا!

از دست هم سن و سال های تنبل! جاروسازها جاروها را از جاروکارها می خردند، می آوردند توی کارگاه و توی چند مرحله آن

کار کردن سختی دارد، اما سخت تر از درس نیست! اصلاً می دانی، باید بتوانی برای زندگی کردن کار کنی

کارگاه یا خانه

کارگاه جاروسازی آقای مهدی پورصالح یک خانه است؛ خانه‌ای که حالا به یک کارگاه تبدیل شده است. از در و دیوارش جاروهای دسته بلند و دسته کوتاه می‌بارد. روزی ۲۴۰ تا جارو تحویل می‌دهد. می‌گوید که خودش هم از بچگی در این کار بوده و بعد از سربازی تصمیم گرفته است کارگاه راه بیندازد. بعد ما را می‌برد پای دستگاهی که دانه‌های جارو را می‌گیرد. توی همین گیر و دار است که امیرحسین می‌پرد روی دوچرخه‌اش و می‌گوید: «من می‌روم به بقیه کارهایم برسم.» ما هم راه می‌افتیم. عجیب است که این همه راه رفته‌ایم تا پسری را ببینیم که توی یک کارگاه جاروسازی کار می‌کند؟ اووووم! فکر نمی‌کنم زیاد هم عجیب باشد.

را می‌بافند. ساختن جارو کاملاً دستی است و تولید جارودستی را می‌توان نوعی صنعت دستی دانست. مردم امیرکلا حدود ۱۱۰ سال است این کار را انجام می‌دهند. اول از همه جاروها را دسته می‌کنند و بعد آن‌ها را با سیم می‌بندند. آن‌گاه وقت بافتن دسته جاروست و بعد محکم کردن خود جارو. امیرحسین هم همه این کارها را انجام داده است.

می‌گوید: «مثل هر کسی، اولش از اینکه جارو را اشتباهی می‌بافتم، خجالت زده می‌شدم. چیزی هم که اذیتم می‌کند خارش است که گاهی به سراغمان می‌آید. کار کردن سختی دارد، اما سخت‌تر از درس نیست! اصلاً می‌دانی، باید بتوانی برای زندگی کردن کار کنی.»

با پول‌هایت چه کار می‌کنی؟

چیزهایی را که دوست دارم می‌خرم. مقداری هم پس‌انداز می‌کنم. تا حالا تلفن همراه و دوچرخه خریده‌ام.

رئیس‌ت چه‌طور است؟

فدایی دارد! خیلی خوب است. هر وقت خواسته‌ایم، نیامده‌ایم. هر وقت به پول احتیاج داشته‌ایم، حقوقمان را داده است. فقط مدام می‌گوید: یواش! شیطانی نکنید!

تا به حال به هم‌سَن و سال‌هایت که کار نمی‌کنند، فکر کرده‌ای؟

این‌جا همه کار می‌کنند.

منظورم در دیگر شهرهاست.

به نظرم خیلی تن‌پرورند. کسی که می‌خواهد چیزی را داشته باشد، باید تلاش کند!

پس خودت چرا ساعت‌های

بیشتری کار نمی‌کنی؟

اوف!... خوب باید به بقیه

کارهایم هم برسم!



MAYONNAISE



Yogurt Dressing

If made with fat-free yogurt, this is a healthy alternative to mayonnaise

makes about $\frac{3}{4}$ cup (5–7 fl oz) (150–200ml)
 prep 10 mins

$\frac{3}{4}$ cup plain low-fat yogurt

1 tbsp finely chopped parsley

1 tbsp finely chopped dill

1 tbsp finely chopped preserved stem ginger

1 tsp preserved ginger syrup, from the jar

zest and juice of 1 small lemon

salt and freshly ground black pepper

● **Prepare ahead** The dressing can be covered and refrigerated for up to 4 days.

1 Mix the yogurt, parsley, dill, ginger, ginger syrup, lemon zest, and juice in a small bowl. Season with salt and pepper.

2 Cover with plastic wrap and refrigerate until ready to serve.

● **Good with** falafel or grilled meat, such as lamb.

Egg Mayonnaise

Here is a near-perfect egg salad, which makes a classic sandwich filling for a summer's lunch

makes 4 servings
 prep 10 mins • cook 7 mins

4 tbsp mayonnaise

2 scallions, finely sliced

1 tbsp chopped chives

4 large eggs, hard boiled

salt and freshly ground black pepper

1 Mix the mayonnaise, scallions, and chives in a small bowl.

2 Peel and slice the eggs. Add to the mayonnaise. Using a fork, mash the eggs. Season with salt and pepper.

● **Good with** salad greens or when served in lettuce cups as an appetizer.

PEELING EGGS




Cool the eggs rapidly after cooking, or a dark ring will form around the yolk. Peel the eggs in the cold water and the shells will slip off easily.



COOKING TECHNIQUES

Mayonnaise

Making your own mayonnaise is easy and allows you to choose your own flavorings

-  makes 1½ cups
-  prep 10 mins
-  to prevent curdling, all the ingredients should be at room temperature before you start

2 large egg yolks

2 tbsp white wine vinegar

1 tsp Dijon mustard

1¼ cups olive oil (not extra virgin)

1 tbsp fresh lemon juice

● **Prepare ahead** The mayonnaise can be stored in the refrigerator.

1 Place the egg yolks, vinegar, and mustard in a food processor. Process for about 1 minute, until pale and creamy. (Or whisk by hand.)

2 With the machine running, slowly pour in the oil through the feed tube in a thin, steady stream, processing until the mayonnaise is thick and creamy. (If making by hand, dribble in the oil.)

3 Add the lemon juice and pulse briefly (or stir) to combine. Season with salt and pepper.

VARIATIONS

Substitute 3 tbsp of a flavored oil (hazelnut, walnut, basil, or lemon) for an equal amount of the olive oil. Or stir Chinese chile paste, chopped sun-dried tomatoes, crushed garlic, or chopped fresh herbs into the finished mayonnaise to taste.





رسیده‌ها و Callها

زهرآذربا / شهر قدس

دوست خوبم، زهرا خانم
این متنی که نوشته‌ای یک دل‌نوشته زیبا و درد دلی است با خدا. اما این متن، یک متن ادبی یا شعر نیست و با ادبیات فاصله زیادی دارد. فاصله‌ای که باید با پرورش تخیل و عاطفه شاعرانه و هنری پر شود. ویژگی متن شاعرانه، داشتن تخیل، عاطفه و اندیشه است که باید با مطالعه و تفکر به دستشان بیاوری. منتظر کارهای زیباتر تو هستیم.

من بودم و خدا
یک آغوش همیشه به رویم باز

من بودم و خدا
می‌گریستم در کنارش

پاک می‌کرد اشک‌هایم را
باز با دوتا دست‌هایش ...

و یک جمله که بود بینمان همیشه ...
ما دو تا با همیم، پیش هم، تا ابد، تا همیشه

من بودم و خدا
تنهای تنها

من بودم و خدا
ساکت و بی‌صدا

من بودم و خدا
یک احساس پاک

من بودم و خدا
یک عشق پایدار

من بودم و خدا
یک دست به سویش دراز

نامه‌های برقی



اون رفت از پیش ما
یادگاری‌هاش مونده
اینجا
توی این اتاق هست به عکس روی طاقچه
که دیدن دوباره صاحب اون آرزومه
یه پلاک نفرهای رنگ
کرده دلمو واسه اون تنگ
یه چغیه و یه چکمه و لباسای غرق به خون
که همش روی زمینه، ولی صاحب اونا تو آسمون
یه وصیت‌نامه و حرفای آخر اون
که تو اون داره می‌گه باید باشیم
فدایی ایرانمون و فدایی رهبرمون

دوست خوبمون حنا خانم بلوری نیک از اصفهان، برامون نامه برقی نوشته و گفته: چون من خیلی از مجله شما خوشم می‌یاد، باید شعر من رو تو مجله تون چاپ کنید. ما هم می‌گیم: خانم، خیلی‌ها از مجله ما خوششون می‌یاد، ولی دلیل نمیشه که این دفعه چون شعرت بد نبود و برای همسر شهید ترانه نوشته بودی، چاپ می‌کنیم. ولی دفعه آخره‌ها. البته شاید دفعه بعد هم چاپ کردیم.
دونه‌های اشک می‌یاد پایین از چشماش
چشم به راس، ولی می‌دونه اون دیگه نمی‌یاد پیش بچه‌هاش
می‌گه آهای خدا! تو برس به داد ما
تو که هستی رهنما
رفت از پیشم به پشت‌سر نگاه نکرد
اما زیر لب همسر من اسم تو رو صدا کرد

بدو گفت رستم به شرمندگی
خیابان ترافیک بود و شلوغ
اسفندیار چو این بشنید بر باره رستم نگریست و با تمسخر گفت:
ترافیک؟! آیا اسبت ارزنده نیست؟
چنان می‌نوازش انگار چیست!
دل آزاده رستم به خشم آمد و
همه خون به روی دو چشم آمد و
به گفت این چنین تو به رخشم مگو
نداند کسی جز خودم چیست او
نه بنزین خواهد نه تعمیر و هیچ
نه در جاده مأمورها داده گیر
چنین است آیین شیر دلیر
اسفندیار چو از مزایای رخش همی دانست، سوییچ خودرویش را به رستم
عرضه نمود و رخس را از وی بخواست.

خانم زهره دشتی درخشان از شهر «خورموج» بوشهر نامه الکترونیکی نوشته و برای ما شعر طنز فرستاده و خواهش کرده که اون رو توی مجله چاپ کنیم. بعد هم گفته که هر وقت شعر رو چاپ کردید، به من خبر بدید. خب خانم هر وقت چاپ شد، خودتون و همه اقوام و خویشان باخبر می‌شید. این مجله ما هر شماره که چاپ می‌شه، مثل توپ صدا می‌کنه و تنها کسی که خبردار نمی‌شه، خواجه حافظ شیراز به:
مزایای رخس
چو رستم بیامد به آوردگاه
بدو گفت هم‌رمز با یک نگاه
که: دیر آمدی ای یل شیر گیر
چنین بود آیین شیر دلیر!؟

علیرضا ثنائی / تهران

اگر آرامم من
و سکوت، هم‌نشین دل تنهای من است
من دلیلی دارم
دردها می‌بینم
غصه‌ها می‌دانم
از دو چشم پدرم، رنج‌ها می‌خوانم
- من به او می‌بالم -
اگر آرامم و خاموشم من
من دلیلی دارم
نه که از حرف تهی‌ام
نه که حرفم پوچ است
از تهی سرشارم
من به خود آگاهم؟
سرسبزم بر دار و زبانم بی‌کار
من به خود مظنونم

همچنان خاموشم
از کجایش گویم؟
نه که دل دارم من
نه که آگاه‌ترم
هرچه را فهمیدم
به همه گفتم من
گله‌هایم، بغضم، لبخندم
همگی گفته شدند
همه چشم‌اند فقط، گوش‌ها بسته شدند
قوه درک و شعور همگی
در اتاقی تاریک دست بسته شده‌اند
مرگ مغزی شده‌اند
حرف‌هایی دارم
من به خود شک دارم
من ندانم که چه اندازه تحمل دارم؟!

فردا...
می‌کشم یک فریاد
می‌دهم من سر به باد
هرچه بادآباد
امروز...
با سکوت‌م همراه
همچنانم خاموش

دوست خوبم، علیرضا ثنائی
شعر تو به جای اینکه چیزی را بیان کند،
چیزی را پنهان می‌کند. این هم می‌تواند
گونه‌ای برای شعر گفتن باشد. زبان
شعرت کمی ناپخته است که می‌توانی
این ضعف را با بیشتر خواندن شعر جبران
کنی. منتظر کارهای خوبت هستیم.



پیغام در گیر

■ حسین پارسا از نمی‌دانم کجا زنگ زده و گفته: «کاش مجله‌تان تابستان هم چاپ می‌شد تا ما به جای نگاه کردن به در و دیوار، کمی سرگرم می‌شدیم.»
دوست عزیز به جای زل زدن به در و دیوار برو به کلاس ورزشی یا هنری، چیزی یاد بگیر. آن قدر هم به در و دیوار زل نزن، گچ دیوار می‌ریزه! نگاه کردن به در و دیوار کار پشه‌هاست که مدت‌ها بی‌حرکت روی دیوار می‌نشینند و هی زل می‌زنند. زل نزن دیگه.
■ آقای ساعت ۳ نصف شب زنگ زده و پیغام گذاشته: «ببخشید، ساعت چنده؟ اینجا ساعت ۳ نصفه شبه. می‌خواستم بدونم اونجا ساعت چنده؟»
بعضیا کلاً آزار دارن به خدا!



پیامک‌های کال



■ یکی با پیش‌شماره ۰۹۳۷ پیامک زده و گفته: «چرا توی مجله‌تون با من مصاحبه نمی‌کنید؟ من از همه آدم‌هایی که با آن‌ها مصاحبه می‌کنید، موفق‌ترم.»
ما هم می‌گوییم: «آفرین به تو! اول به مامان جانتان بگو برایت اسفند دود کنه تا یک وقت چشم نخوری، بعد ما رو خبر کن تا خدمت برسیم.»
■ فردی با پیش‌شماره ۰۹۱۲ پیامک زده و نوشته: «اول بررسی کنید ببینید ۵۰۰ سال بعد اصلاً آدمی روی کره زمین می‌مونه، بعد برای پوششش مطلب بنویسید.»
ما هم می‌گوییم: «ما که قرار است تا ۵۰۰ سال بعد به امید خدا، گوش شیطان کر، زنده بمانیم. شما نگران خودت باش!»
■ کسی هم با پیش‌شماره ۰۹۱۵ پیامک زده و نوشته: «من دوقطبی شده‌ام، شما چه‌طور؟»
ما هم می‌گوییم: «مواظب باش توی قطب از سرما یخ زنی.»

تمام قوانین و شرایط اولیهٔ دنیای ما، به گونه‌ای هستند که منجر به حیات انسان شود. کیهان‌شناسان به این موضوع «اصل آنتروپیک» می‌گویند.

فقط به خاطر ما

ماجرای پیدایش جهان پیرامون ما به $13/8$ میلیارد سال پیش برمی‌گردد. $13/8$ میلیارد سال پیش، انفجاری که امروزه آن را «مهبانگ» می‌نامیم، باعث پخش شدن ماده و انرژی در جهان شد. از آن لحظه تاکنون جهان در حال انبساط بوده است و شعاعش لحظه به لحظه در حال افزایش است.

اندازه‌گیری کیهان

وقتی امروزه با ابزارها و روش‌های اندازه‌گیری مدرن، جهان را مشاهده می‌کنیم، متوجه می‌شویم که اندازهٔ کیهان بیش از حد تصور ماست. کیهان‌شناسان شعاع جهان مشاهده‌پذیر ما را در حدود 47 میلیارد سال نوری تخمین می‌زنند. «چرا جهان ما این قدر بزرگ است؟» کیهان‌شناسان به ما می‌آموزند که این سؤال دقیقاً مثل این است که پرسیم: «چرا سن جهان این قدر زیاد است؟» هر چه از لحظهٔ انفجار بزرگ (مهبانگ) گذشته، شعاع جهان بزرگ و بزرگ‌تر شده است، چرا که جهان در حال انبساط است. این خلاصهٔ داستان کیهان است.

«جهان مشاهده‌پذیر ما»

در «قرآن» آمده است که صاحبان عقل وقتی دربارهٔ آفرینش آسمان‌ها و زمین تعقل می‌کنند، می‌گویند: «پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای!» (زَبَنَّا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا: آیه ۱۹۱، سورهٔ آل عمران).

شاید تا به حال به این فکر کرده باشی که چرا جهان این قدر بزرگ است؟ چرا سن جهان این قدر زیاد است؟ واقعاً چه دلیلی وجود داشته است که خدا جهانی به این بزرگی را بیافریند؟ برای دانستن پاسخ این سؤال، باید نگاهی به تاریخچهٔ شکل‌گیری جهان بیندازیم.

۱. تولد ستاره‌های نسل اول

اولین ستاره‌ها وقتی شکل گرفتند که هنوز سن و سالی از جهان نگذشته بود. در آن روزها مادهٔ تشکیل‌دهندهٔ عالم فقط عناصر سبک (عمدتاً هیدروژن) بود. این مواد به‌خاطر وجود نیروی گرانش، متراکم شدند و به این ترتیب شرایط اولیهٔ شکل‌گیری ستاره‌ها فراهم شد. دما در مرکز توده‌ها زیاد و زیادتر و کم‌کم شرایط مناسب برای آغاز فرایند جوش هسته‌ای مهیا شد. از این لحظه به بعد، هیدروژن‌های درون ستاره به هلیوم تبدیل می‌شدند و انرژی فراوانی که عامل درخشندگی ستاره بود، ایجاد می‌شد. میلیاردها سال بعد نوبت به سوختن هلیوم‌ها هم رسید و به این ترتیب، عناصر سنگین‌تر یکی پس از دیگری در کوره‌های کیمیاگری ستاره‌های اولیه شکل گرفتند.

۲. مرگ ستاره‌های نسل اول

عمر معمولی هر ستاره در حدود ۹ میلیارد سال است. در پایان این عمر طولانی، یک انفجار مهیب، آخرین برگ از زندگی ستاره را رقم می‌زند. به این انفجار، «انفجار ابرنواختری» می‌گوییم: انفجاری که بخش عمده‌ای از مواد ستاره را در فضا پخش می‌کند. بعد از این انفجار، یک هستهٔ سنگین و متراکم در مرکز باقی می‌ماند و بقیهٔ ذرات تشکیل‌دهندهٔ ستاره، محیط‌های بین‌ستاره‌ای را ایجاد می‌کنند. حالا دیگر در میان این ذرات، همه‌جور عنصری را می‌توان یافت: از عناصر سبک مانند هیدروژن بگیرد تا کربن و عناصر سنگین‌تر مانند آهن.

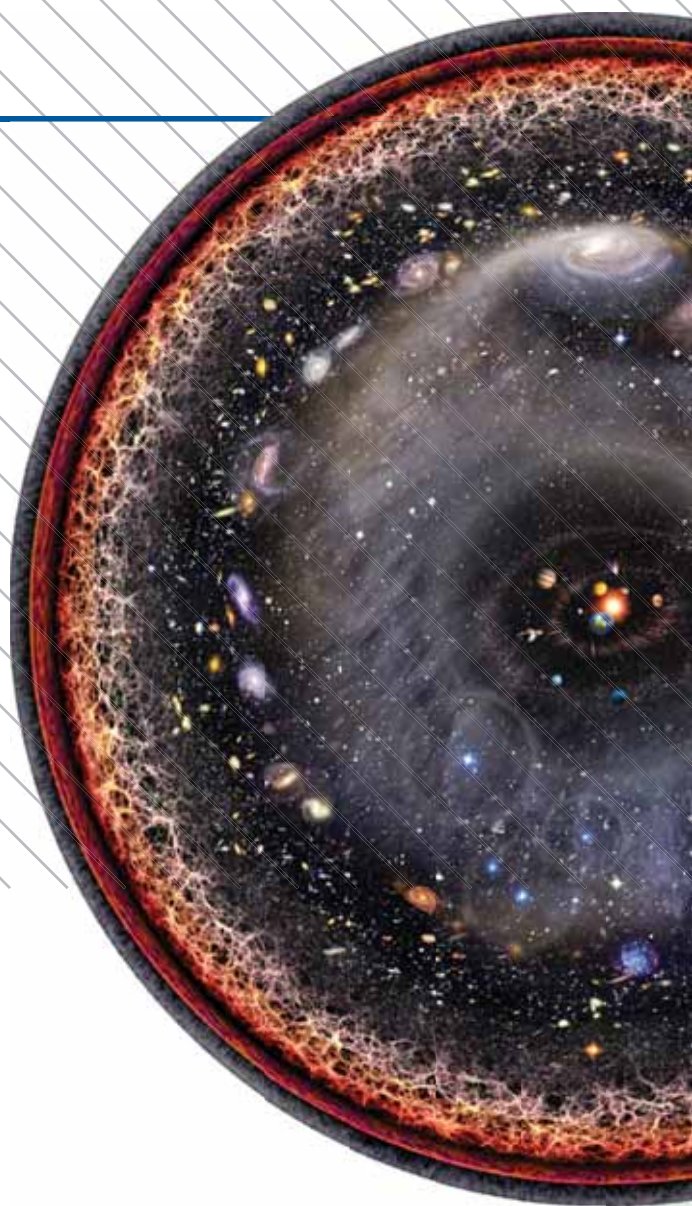
انفجار بزرگ

شکل‌گیری ستاره‌های اولیه

عناصر سنگین
ایجاد می‌شوند

| ساختارهای عالم | |
|---------------------------------|--|
| چند دقیقه بعد از مهبانگ | شکل گیری نخستین اتم‌ها (هیدروژن، هلیوم و لیتیم) |
| چند صد هزار سال بعد از مهبانگ | قرارگیری الکترون‌ها در اطراف هسته‌ها و شکل گیری اتم‌های پایدار |
| چند صد میلیون سال بعد از مهبانگ | شکل گیری اولین ستاره‌ها و اجتماعات ستاره‌ای |
| ۵ میلیارد سال بعد از مهبانگ | شکل گیری کهکشان راه شیری |
| ۹ میلیارد سال بعد از مهبانگ | شکل گیری منظومه شمسی |

سجای خرونگ
باقی مانده یک انفجار ابرنواختری



فقط به خاطر ما

حالا می‌توانیم به مسئله اصلی بپردازیم: «چرا عمر جهان این‌قدر زیاد است؟» پاسخ این سؤال را زیست‌شناسان و کیهان‌شناسان به ما می‌گویند: «برای اینکه انسان شکل بگیرد، عمر جهان نمی‌توانست از این کمتر باشد!»

در مرحله اول باید عناصری که لازمه حیات هستند (مانند کربن و سایر عناصر سنگین‌تر)، شکل می‌گرفتند و در مرحله دوم حیات روی زمین تکامل می‌یافت. برای اولی حداقل ۹ میلیارد سال زمان لازم است تا یک ستاره عمر خود را به پایان برساند و منفجر شود. در مورد دوم نیز، حدوداً ۴/۵ میلیارد سال طول می‌کشد تا زنجیره تکامل موجودات زنده به انسان ختم شود. جمع این دو زمان، ۱۳/۵ میلیارد سال است، یعنی چیزی شبیه به عمر جهان ما: ۱۳/۸ میلیارد سال!

حالا بهتر متوجه می‌شویم که چرا خداوند در حدیث قدسی به پیامبر می‌گوید: «اگر تو نبود، افلاک را نمی‌آفریدم!» (لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ). بله، غایت نهایی این جهان به وجود آمدن ما انسان‌ها بوده است. ظاهراً خداوند در شکل‌گیری جهان بسیار بزرگ ما، هیچ اسراف‌ی نکرده است. همه چیز دقیق و سنجیده و مرحله‌به‌مرحله اتفاق افتاده است. ۱۳/۸ میلیارد سال از انفجار اولیه عالم می‌گذرد و در تمام این مدت، همه مراحل آفرینش با هدف خلقت انسان (اشرف مخلوقات) طی شده‌اند. به قول یکی از عرفای بزرگ: «عالم از این زیباتر ممکن نبود!»

۳. شکل‌گیری ستاره‌های نسل دوم و پیدایش حیات

روز از نو، روزی از نو. یک‌بار دیگر فرایند شکل‌گیری ستاره‌ها تکرار می‌شود. با این تفاوت که وقتی توده‌های متراکم ایجاد می‌شوند، تمام عناصر سنگین‌تر نیز در آن‌ها وجود دارند. به این ستاره‌ها، ستاره‌های نسل دوم می‌گویند. خورشید ما یکی از این ستاره‌هاست که در حدود ۴/۶ میلیارد سال پیش به همین شکل ایجاد شد. زمین یکی از توده‌های متراکم اولیه‌ای بوده که هنگام شکل‌گیری خورشید در اطراف آن ایجاد شده و بعدها با خنک شدن سطح آن، به محل مناسبی برای پدید آمدن حیات تبدیل شده است. در این ۴/۶ میلیارد سال، موجودات زنده قدم به قدم تکامل یافته‌اند تا نهایتاً شرایط برای خلقت انسان فراهم شده است.

اکنون

پیدایش حیات
روی زمین

شکل‌گیری خورشید در
۹ میلیارد سال

سبک زندگی و نکاتی درباره نحوه مصرف

آدم‌های مارک‌دار

«مصرف» امروزه تنها یک موضوع صرفاً اقتصادی نیست، بلکه نمادی از فرهنگ و هویت افراد جامعه نیز هست. اینکه مردم چگونه و چه قدر مصرف می‌کنند، در شکل‌دهی سبک زندگی آن‌ها بسیار تعیین‌کننده است. چرا که شیوه مصرف افراد تا حدود زیادی انتخاب‌ها و نوع نگاه آن‌ها را آشکار می‌سازد. درست است که مصرف در هر دوره شکلی خاص و متفاوت داشته است، اما متأسفانه ما امروزه با پدیده‌ای به نام «مصرف‌زدگی» روبه‌رو هستیم. مصرف‌زدگی وضعیتی است که در آن کالا و مصرف آن، هدف نهایی زندگی انسان می‌شود. یعنی دیگر مصرف فعالیت برای رفع نیاز نیست، بلکه خودش هدف است.

آیا هدف لذت بردن است؟

آنچه عامل پدیده مصرف زندگی است، دگرگون شدن نوع نگرش آدم‌ها به زندگی و تغییر الگوها و اهمیت یافتن شکل مادی زندگی در نگاه آدمی است. وقتی وجوه زندگی مادی عینیت و ارزش می‌یابد، معلوم است که نوعی گرایش و تفکر مادی‌گرایانه و مشی لذت‌جویانه بر آدمی حاکم می‌شود؛ به‌طوری که به‌دست آوردن آسایش جمعی و لذت و شادی هدف چنین انسانی می‌شود. آن وقت است که لذت و خوشی و حتی معنا در مصرف بیشتر جست‌وجو و با اصلاً با آن معادل دانسته می‌شود. اما آیا واقعاً زندگی چنین معنایی دارد؟ آیا هدف صرفاً لذت بردن است؟

آری، الگوی مصرف کنونی جوامع پیرو تمدن غربی بر مبنای اصالت لذت مادی و مصرف هر چه بیشتر توجیه می‌شود. متأسفانه در جامعه ما نیز، به‌خصوص در میان جوانان،

کم‌وبیش از این الگو پیروی می‌شود، در حالی که الگوی مطلوب اسلامی، با تکیه بر اصول اخلاقی و ارزشی، رویکردی متفاوت با این نگاه دارد.

«قرآن مجید» روحیه

مصرف‌گرایی صرفاً مادی را به‌شدت نفی می‌کند و کسانی را که در زندگی خود هدفی جز لذت بردن ندارند، با لحنی تند نکوهش می‌کند و می‌فرماید: «کسانی که

کفر ورزیدند و از دنیا بهره می‌برند و چون چارپایان می‌خورند، سرانجام آتش جایگاه آنان است» (محمد/۱۲).

مصرف براساس نیاز حقیقی

قرآن تنها مصرف براساس نیاز واقعی را تأیید و هر نوع زیاده‌خواهی را رد می‌کند. اساس مصرف باید براساس نیازهای واقعی و طبیعی انسان‌ها باشد، در حالی که مصرف‌گرایی ریشه در پاسخ به نیازهای کاذب و زیاده‌خواهی انسان‌ها دارد؛ نیازهایی که بیشتر تحت تأثیر عوامل بیرون از ما شکل می‌گیرند و رسانه‌ها در برانگیختن و ایجاد آن‌ها نقش اساسی دارند. مدگرایی و تنوع‌طلبی افسارگسیخته از مهم‌ترین شاخصه‌های این نیازهای کاذب‌اند. برندبازی هم در این میان حکایت خود را دارد. در این شرایط ارزش کالاها نه به کاربردشان که به مد بودنشان است.

افسون مصرف

در مصرف‌زدگی، وسوسه‌های بی‌پایان بازار و ولع خرید، به‌عنوان فرایندی اجتماعی، بر مصرف هر چه بیشتر کالاها، اعم از بادوام و بی‌دوام

تأکید دارد. در این فرهنگ، افراد در مسابقه همیشگی خرید کالا و خدمات درگیر می‌شوند، در حالی که هیچ توجهی به نیاز یا عدم‌نیاز خود به این کالا و خدمات، قابلیت

زندگی در این شکل به‌جای بودن، در داشتن و مصرف کردن خلاصه می‌شود

دوام آن‌ها، مبدأ تولید یا پیامدهای زیست‌محیطی مصرف آن‌ها ندارند. در

واقع، ریشه اصلی این نوع مصرف‌زدگی غالباً نداشتن هویت و حس بودن است؛ حسی که به

فرد احساس ارزشمند بودن بدهد. در چنین شرایطی است که فرد برای پرکردن این خلأ به خرید و مصرف هر چه بیشتر روی می‌آورد. زندگی در این شکل به‌جای بودن، در داشتن و مصرف کردن خلاصه می‌شود. فرد از طریق به نمایش گذاشتن کالاهایی که خریده است، به‌طور فعال مشغول تلاش برای



می‌داند و باور دارد که رفاه و رفاه‌طلبی غایت زندگی کوتاه انسانی در این دنیا نیست. البته که باید زندگی مطلوب مادی داشت، ولی تعریف زندگی تنها فعالیتی برای کسب رفاه و مصرف بیشتر نیست، مسلمانی که به سرنوشت و آینده و به حقیقت زندگی معتقد است، نمی‌تواند هرچه را که می‌خواهد بخرد و هرچه را که می‌لش کشید، بپوشد و... او به معنا می‌اندیشد و زندگی را تنها در امیال و لذت‌های مادی نمی‌بیند.

از پیامبرش آموخته است: کسی که هرگونه خوراکی را که دلش می‌خواهد بخورد، هرگونه جامه‌ای که دلش می‌خواهد بپوشد، و هرگونه مرکبی که دلش خواست سوار شود، خداوند به او نگاه - از سر رحمت - نمی‌کند؛ مگر آن‌گاه که روش خود را تغییر دهد و از آن دست بردارد (الحیة، جلد ۴: ۲۷۱). آری اسلام برای مصرف حد و مرز قائل است و آن را در چارچوبی تعریف می‌کند.

خلق و حفظ یک هویت برای خود است. دغدغه اصلی انسان مصرف‌گرای امروزی تنها وجود مادی خویش است.

دانش و سلامت

حتی علم و دانش و سلامت نیز فقط در شکل مادی آن، یعنی در جهت سلامت تن تعریف می‌شود. چنین انسانی فقط به بقای امیال مادی خویش می‌اندیشد و یک هدف بیشتر ندارد: ماندن و لذت بردن. این همان مصرف‌گرایی است که اسلام به شدت با آن مقابله کرده است. چرا که توجه بیش از حد به لذات جسمانی دیگر مجالی برای اندیشیدن به مسائل معنوی و کمالات انسانی باقی نمی‌گذارد. مسلمان آشنا با مبانی و معتقد به بعد روحانی زندگی،

اشتباه «گیدو گراندی»

یک تساوی نابرابر

آیا می‌توانید تصور کنید که: $0=1$ ؟ یا اینکه تصور کنید، زمانی تعدادی از افراد و حتی دانشمندان نیز عقیده داشته‌اند که: $0=1$ ؟ آیا می‌توانید برای درستی و عدم درستی این ادعا دلیل یا برهانی جامع و مانع ارائه کنید؟ به هر حال، هر نقطه‌نظری درباره درستی یا نادرستی برابری $0=1$ دارید، شما را به دنبال کردن این مقاله دعوت می‌کنیم.

به هیچ عددی میل نمی‌کند.

برای بررسی درستی یا نادرستی استدلال گیدو گراندی به «قضیه» زیر که به قضیه «واگرایی» جمله n -ام (عمومی) در سری‌های عددی شهرت دارد، نیازمند هستیم

قضیه: اگر سری $\sum_{n=1}^{+\infty} a_n$ هم‌گرا باشد،

آن‌گاه:

$$\lim_{n \rightarrow +\infty} a_n = 0$$

بنابراین، شرط لازم «هم‌گرایی» سری این است که حد جمله n -ام (عمومی) آن صفر باشد. البته این به آن معنا نیست که اگر حد جمله n -ام (عمومی) سری صفر باشد، آن سری هم‌گراست. بنابراین از قضیه مزبور فقط برای واگرایی سری‌ها می‌توانیم استفاده کنیم و با استفاده از این قضیه به تنهایی، نمی‌توانیم هم‌گرایی

$$0 = 1 + (-1 + 1) + (-1 + 1) + (-1 + 1) + \dots \Rightarrow$$

$$0 = 1 + 0 + 0 + 0 + \dots \Rightarrow$$

$$0 = 1!$$

خب این هم یک روش اثبات برای برقراری تساوی $0=1$ است. اما آیا این روش درست و قابل اعتماد است؟ آیا می‌توانید دلیل خود را برای پذیرش یا رد این روش بیان کنید یا اینکه اعتبار یا عدم اعتبار استدلال گیدو گراندی را در بوته آزمایش قرار دهید؟ گیدو گراندی در ارائه استدلال خود به یک نکته توجه نکرد و آن هم این بود که مجموع $0 = 1 + (-1) + (-1) + (-1) + \dots$ که به صورت ناشمارا تا بی‌نهایت ادامه دارد، همان «سری عددی»

$$\sum_{n=1}^{+\infty} (-1)^n$$

است، که شرط لازم هم‌گرایی را ندارد و بنابراین واگراست و حد مجموع جزئی آن

یکی از افرادی که کوشید روشی برای درستی برابری $0=1$ ارائه کند، گیدو گراندی بود. او در سال ۱۷۰۳ میلادی با استفاده از روشی، باعث ایجاد حیرت و بحث‌های فراوان بین ریاضی‌دانان و مردم شد.

گیدو گراندی فرض کرد که صفر از مجموع تعدادی ناشمارا صفر تشکیل شده است و هر صفر را می‌توان به صورت $0 = 1 - 1$ در نظر گرفت. وی سپس آنچه را که در ذهن داشت، به صورت زیر روی کاغذ آورد:

$$0 = 0 + 0 + 0 + \dots \Rightarrow$$

$$0 = (1 - 1) + (1 - 1) + (1 - 1) + \dots \Rightarrow$$

$$0 = 1 - 1 + 1 - 1 + 1 - 1 + \dots$$

گراندی نخستین یک را که در سمت راست تساوی قرار داشت، کنار گذاشت و بقیه جمله‌های سمت راست تساوی را به صورت زیر دسته‌بندی کرد.

سری‌ها را تعیین کنیم.
اکنون اگر با دقت به نحوه استدلال گیدو
گراندی بنگریم، نکته اصلی در محاسبه زیر
است:

$$0 = 0 + 0 + 0 + \dots \Rightarrow$$

$$0 = (1-1) + (1-1) + (1-1) + \dots \Rightarrow$$

$$0 = 1-1+1-1+1-1+\dots$$

چون در سمت راست تساوی

$$0 = 1-1+1-1+1-1+\dots$$

با سری

$$1-1+1-1+1-1+\dots = \sum_{n=1}^{+\infty} (-1)^n$$

برخورد می‌کنیم. بنابراین داریم:

$$0 = \sum_{n=1}^{+\infty} (-1)^n$$

در ضمن چون می‌دانیم که:

$$0 = 0 + 0 + 0 + \dots = \sum_{n=1}^{+\infty} 0$$

پس استدلال گیدو گراندی به صورت زیر
است:

$$\sum_{n=1}^{+\infty} 0 = \sum_{n=1}^{+\infty} (-1)^n$$

اما با استفاده از قضیه‌ای که در بالا بیان
کردیم، به این نتیجه می‌رسیم که سری
که در سمت چپ تساوی قرار دارد

$$\left(\sum_{n=1}^{+\infty} 0 \right)$$

شرط لازم هم‌گرایی را دارد و در نهایت
هم‌گرا به صفر است. ولی سری که در
سمت راست تساوی قرار دارد

$$\left(\sum_{n=1}^{+\infty} (-1)^n \right)$$

به این علت که حد جمله n -ام (عمومی) آن
وجود ندارد، شرط لازم هم‌گرایی را ندارد و در
نهایت واگراست. بنابراین نحوه استدلال گیدو
گراندی به این علت که وی سری

$$\sum_{n=1}^{+\infty} (-1)^n$$

را هم‌گرا به عدد ۱ انگاشته است، که این
موضوع با قضیه ارائه شده در بالا در تناقض
قرار دارد، نادرست است.

بلیت الکترونیکی و به روز شدن ورزشگاه‌ها

این صندلی مال من است!

بلیت الکترونیکی یکی از مهم‌ترین، کارآمدترین و متداول‌ترین ابزارهای الکترونیکی و از شرط‌های لازم برای تحقق شهر الکترونیکی است. مهم‌ترین مزیت این کارت‌ها کاهش گردش پول در چرخه اقتصادی است. در این صورت، هزینه‌های مربوط به چاپ اسکناس‌های جدید به‌منظور جایگزین کردن اسکناس‌های فرسوده کاهش می‌یابد و عمر اسکناس نیز افزایش پیدا می‌کند. بلیت الکترونیکی امکان مدیریت بر نقدینگی جاری و برنامه‌ریزی به منظور ارائه خدمات را برحسب نیاز شهروندان فراهم می‌کند و در افزایش سرعت خدمت‌دهندگان مؤثر است. شفاف‌سازی، تکریم ارباب رجوع، افزایش رضایتمندی شهروندی، مدیریت هوشمند مبتنی بر تقاضا، و ارائه طرح‌های تشویقی از دیگر مزیت‌های استفاده از بلیت الکترونیکی است. از طرف دیگر، امنیت بیشتر در حمل نقدینگی یکی از نکته‌های مثبت استفاده از بلیت الکترونیکی است. علاوه بر این، با بلیط، عملیات خرید و فروش با سرعت بیشتری انجام می‌شود، خدمات در سطح گسترده‌تری قابل دسترسی خواهند بود، تخفیف‌های متفاوت به مشتری تعلق می‌گیرد و از نظر اجتماعی نیز، به شخصیت شهروندی افراد احترام گذاشته می‌شود.

تعریف بلیت الکترونیکی

در شهر الکترونیکی کارت ابزاری است که معرف شخص دارنده آن است. به بیان دیگر، شناسه روی کارت، هویت دارنده آن را مشخص می‌کند. این نوع بلیت نگه‌دارنده اعتبار از پیش پرداخت شده توسط صاحب کارت است.

فروش بلیت الکترونیکی در ورزشگاه‌ها یکی از اقدامات خوب مسئولان ورزشی کشور برای رشد و توسعه ورزش است. به‌همین منظور برای آشنایی جوانان عزیز با نحوه خرید کارت بلیت و بلیت الکترونیکی، مواردی را در ادامه می‌آوریم: صدور کارت شش مرحله دارد که هر مرحله می‌تواند سه وضعیت (بررسی نشده، تأیید شده و دارای خطا) داشته باشد. در صورتی که اپراتور سامانه در هر مرحله کارت را خطادار تشخیص دهد، عنوان خطای مرحله مذکور و شرح آن به ترتیب زیر ذکر خواهد شد:

۱. هنگامی که کاربر کارت را از سامانه

بخرند، کارت وارد مرحله اعتبارسنجی می‌شود. اطلاعات ثبت‌نامی کاربر در این مرحله بررسی و تأیید می‌شود. در صورتی که اطلاعات خطا داشته باشند، عنوان و شرح خطا برای کاربر ذکر می‌شود تا اطلاعات خود را اصلاح کند. بعد از اصلاح، مجدداً اطلاعات ثبت‌نامی بررسی می‌شود.

۲. در صورتی که اطلاعات کاربر در مرحله اعتبارسنجی تأیید

شود، کارت وارد مرحله چاپ می‌شود.

به کاربر یک شماره کارت یکتای ۱۶ رقمی

تخصیص داده می‌شود که با این شماره زمانی که کارت به دست او برسد، می‌تواند بازی‌های ارائه شده را از سایت خریداری کند. در این مرحله، اطلاعات هویتی کاربر روی بدنه کارت چاپ می‌شود.

کارت بلیط الکترونیکی
Electronic Ticket

پرسش‌های متداول

■ چگونه بلیت دسته‌جمعی بخریم؟

۱. با یک حساب کاربری وارد سامانه شوید.
۲. منوی خرید بلیت را انتخاب کنید.
۳. بازی مورد نظر و تیم مورد علاقه خود را انتخاب کنید.
۴. تعداد بلیت بلوک مورد نظر را انتخاب و لینک خرید بلیت را کلیک کنید.
۵. بلیت اول برای حساب کاربری لاگین شده است. در مقابل سایر بلیت‌ها، شماره کارت‌های الکترونیکی فوتبال سایر افراد مورد نظر را وارد و تأیید کنید.
۶. اطلاعات افراد مورد نظر را بررسی کنید و سپس به صفحه بانک بروید. پس از پرداخت، بلیت برای شما ذخیره می‌شود.
۷. از رسید خرید اینترنتی بلیت پرینت بگیرید.

■ من هنگام خرید بلیت مسابقه فراموش کردم رسید خرید اینترنتی بلیت را چاپ کنم. چگونه برای چاپ دوباره می‌توانم به آن دسترسی پیدا کنم؟

برای مشاهده رسید خرید اینترنتی بلیت‌های خریداری شده کافی است از منوی سمت راست، گزینه «حساب کاربری من» و سپس گزینه «بلیت‌های خریداری شده» را کلیک و رسید خود را چاپ کنید.

■ PIN و PUK کارت چیست؟

همراه با کارت برگه‌ای درون پاکت پستی ارسال شده که روی آن دو شماره PIN و PUK نوشته شده است. در انجام برخی از عملیات کارت به این دو شماره نیاز خواهید داشت.

■ چگونه مطمئن شویم کارت را خریداری کرده‌ایم؟

در رهگیری کارت اگر کارت در مرحله اعتبارسنجی است، یعنی کارت با موفقیت خریداری شده است.

■ با یک کارت چند بلیت می‌توان خرید؟

با یک کارت در هر بازی یک بلیت می‌توان خرید. اگر شماره کارت اقوام و دوستان خود را در سیستم وارد کنید و برای آنان بلیت بخرید، بلیت بر روی کارت‌شان ثبت می‌شود و برای ورود به ورزشگاه باید از کارت خود استفاده کنند. در بازی‌های حساس عکس کارت با فرد تطبیق داده می‌شود و در صورت عدم تطبیق از ورود فرد ممانعت به عمل می‌آید.



مراکز مربوطه برای تحویل ارسال می‌شوند. بعد از تحویل کارت به کاربر، او با نام کاربری و رمز عبور خود وارد سامانه می‌شود و از منوی سمت راست، گزینه فعال‌سازی کارت (PUK) را کلیک می‌کند. در این صفحه کاربر PUK کارت خود را که در پاکت ارسال کارت موجود است، وارد می‌کند که در صورت صحیح بودن، پیغام «کارت شما با موفقیت فعال شد» به کاربر داده می‌شود. در این صورت او می‌تواند به منوی رهگیری کارت مراجعه و مشاهده کند که کارت در مرحله فعال در وضعیت تأیید است.

۳. بعد از چاپ

موفقیت‌آمیز اطلاعات کاربر روی کارت، کارت وارد مرحله شخصی‌سازی می‌شود و ساختار درونی کارت ایجاد می‌شود. ۴. در صورت موفقیت‌آمیز بودن مرحله قبل، پاکت هر کارت تولید و عملیات پاکت‌گذاری انجام می‌شود. ۵. بعد از مرحله پاکت‌گذاری، متناسب با نوع تحویل (پستی یا پیشخوان) کارت‌ها به



خندهزار

صدای مشاور

آقاچولو

آقا من واقعاً خوش‌حالم... جداً شادم... اصلاً از شادی در پوست کلفت خودم نمی‌گنجم. من امروز توانستم در کنکور فیل‌ها قبول شوم... البته کنکور ما فیل‌ها با کنکور شما آدم‌ها کمی فرق دارد جناب مشاور. به این ترتیب که ما کلاً یک سؤال تخصصی - عملی بیشتر نداریم و آن هم اینکه: «در کوتاه‌ترین زمان چه کسی می‌تواند دمش را با خرطومش بگیرد؟» هر کس هم زودتر بگیرد، قبول است! و من امروز گرفتم و قبول شدم! خواستم حالا که مشکل کنکورم حل شده، به شما که مشاورِ اطلاع‌بدهم که آنجا هر جوانی مشکل کنکور داشت، بگویند بیاید اینجا، کنکور فیل‌ها بدهد و سریع هم قبول شود... این هم یک عکس از لحظه تاریخی قبولی‌ام در کنکور فیل‌ها:

امضا: فیل ورودی ۱۳۹۳

مشاور

ما هم این موفقیت را به شما و خانواده محترمتان و کلاس کنکوری که الان دارد روی تصاویر قبولی شما مانور می‌دهد و بچه فیل دم کنکوری جذب می‌کند، تبریک می‌گوییم! اما فیل عزیز، فراموش نکن که ما انسان‌ها اشرف مخلوقات هستیم و بالاخره کنکورمان باید با مال شما یک کم فرق داشته باشد تا با ادعایمان در جهان هستی کمی جور در بیاید! به هر حال، حتی اگر کسی بخواهد در کنکور شما شرکت کند دو تا مشکل کوچک دارد. یکی اینکه اینجا همه دماغ‌ها عمل کرده، کوچک و سربالا هستند و تا خرطوم شما فرسنگ‌ها راه دارند! دوم هم اینکه در میان ما آدم‌ها کسی دم ندارد، هر چند شاخ در آوردن تا دلتان بخواهد در میان ما پدیده‌ای رایج است!



فل‌فلی‌ها

ابوالقاسم حالت

ایهام در سلمانی

بسیار بلند گشته آن زلف سیاه
باید که کمی کنند آن را کوتاه
تا موی سرت نگرند این قدر بلند
هر ماه سری بزنی به آرایشگاه

«اگر گفتید مصراع آخر این شعر
چه ایهامی دارد؟»

مشاور عزیز، من مدتی است دچار یأس فلسفی شده‌ام ... همه چیز هم از روزی شروع شد که این توپ پلاستیکی گرد کوچک (که در تصویر به‌سختی قابل مشاهده است) را داخل یک سطل زباله پیدا کردم. از آن روز به بعد، من متوجه ارتباط عجیبی بین این توپ و کره زمین شدم. ماه‌ها بی‌خوابی و تئوری‌پردازی و رصد چرخش ستارگان از داخل سطل‌های زباله (آن هم در حالی که بقیه دوستانم برای یک تکه پیتزا پیرونی مانده در سطل زباله یقه یکدیگر را می‌گرفتند!) مرا به این نتیجه مهم علمی رساند که کره زمین گرد است و دور خورشید می‌چرخد. البته دادگاه تفتیش عقاید گریه‌ها، به‌خاطر این نظریه که به نظر آن‌ها مسخره و خنده‌دار است، مرا از خوردن غذاهای سطل آشغال محروم کرده است. اما من به‌خاطر چند تکه پیتزا و ساندویچ هات‌داگ با قارچ و پنیر محال است از نظریات علمی‌ام دست بکشم... تا این بوی ساندویچ مرا به غلط کردن نینداخته است، لطفاً کمی راهنمایی و قوت قلب ارائه بفرمایید! امضاء: گریه دانا ولی شکمو از خیابان پستی!

مشاور

گریه عزیز، این اتفاق قرن‌ها قبل در اروپا برای دانشمندی به‌نام گالیله هم رخ داد. اما از آنجا که آن زمان نه پیتزای پیرونی بود، نه ساندویچ هات‌داگ با قارچ و پنیر که دادگاه تفتیش عقاید او را از خوردنش محروم کند، بنابراین او را فقط به مرگ تهدید کردند که در مقابل مجازات شما واقعاً عددی نیست... اگر توانستی به‌خاطر علم تحمل کن، اگر هم نتوانستی شماره پیتزافروشی خیابان جلویی را یادداشت کن و هر وقت دور و برت کسی نبود، زنگ بزنی پیتزا بیاورد. بعد هم که خوردی، دهانت را پاک کن و سوت بزنی و برو در میان جمع و از نظریات علمی‌ات دفاع کن:
پیتزا شکم‌سرا!
تلفن: ۲۹۰۰ الی ۳۰



لطفه‌های امروزی

م. مربا

نفر اول: لطفاً از این به بعد فقط با وکیلیم تماس بگیرید!
نفر دوم: باشد، اما من شماره تماس وکیلان را ندارم!
نفر اول: این دیگر مشکل خودتان است!



آقای مشاور، جان بچه هایت، به این جوان‌ها دربارهٔ استفادهٔ صحیح از رایانه به‌خصوص اینترنت و بازی‌هایش توضیحات و مشاوره‌های لازم را ارائه بفرمایید... من به‌عنوان مادر خانواده از صبح تا شب و گاهی حتی از شب تا صبح با صدای داد و بیداد پسریم که پای رایانه است و فریاد می‌زند: وای! چه لینک توپی! وای... چه موزیک شاخی! آخ! سه روز بود دنبال این برنامه می‌گشتم! عجب کیفیت توپی داره این عکس! این غول مرحلهٔ آخر هم عجب غول خریه! هراسان و ناراحت می‌شوم. خلاصه کار من شده سروکله زدن با این جوان و البته پاک کردن آب دهانش از روی رایانه! لطفاً شما کمی نصیحتش کنید که دست از این رایانه بردارد و عین گریه‌های اصیل حرف بزند، نه مثل آدم‌های جوان این دوره و زمانه! این هم تصویری از پسریم در حال کار با رایانه و فک زمین خوردن‌ها و داد و بیدادهایش! امضا: یک مادر بی‌خواب و نگران

بلبل

ایستگاه شعر

کنکوری

اهل کار صواب، کنکوری
تیز و حاضر جواب، کنکوری
توی دفتر همیشه حاضر خورد
در حضور و غیاب، کنکوری
فارسی را کمی، ولی می‌خواند
جبر را بی‌حساب کنکوری
عوض تخت خواب، می‌خوایید
شب به روی کتاب، کنکوری
عوض شام، درس خواند، انگار
هست در اعتصاب، کنکوری
روز و شب خواند و خواند و خواند فقط
غافل از آفتاب، کنکوری
تا بگیرد کتاب‌های جدید
رفته بود انقلاب، کنکوری
که سرش گیج رفت و افتاد و
حالتش شد خراب، کنکوری
دکتری آمد و نصیحت کرد:
«نده خود را عذاب، کنکوری!»

مشاور
خانم گریه، گویا در دنیای شما گریه‌ها هم، گریه‌های جوان
اهل افراط و تفریط هستند... نه به آن گریهٔ دانشمند که
با کشفیاتش تاریخ گریه‌ها را متحول کرده، نه به گریهٔ
شما که... حالا بماند! ولی با کمال شرمندگی ما انسان‌ها
خودمان هم با این مشکل دست به گریبانیم و هنوز
نتوانستیم به‌طور کامل فرهنگ استفاده از رایانه را در
بین بزرگ‌ترها و جوان‌ترها جا بیندازیم... دربارهٔ مشکل
حرف‌های عجیب و غریبی که گریه‌تان از بچه‌های آدم یاد
گرفته هم باز شرمنده؛ کمتر اجازه بدهید با بچه‌های آدم
تو کوچه بازی کند تا خودمان یک راه‌حل برای این مشکل
پیدا کنیم!

چند وعده غذای خوب بخور
چند شب هم بخواب، کنکوری!
اصلاً این را بگو که یادت هست
طعم جوجه کباب؟ کنکوری»
حرف دکتر در او اثر کرد و
شخص عالی‌جناب کنکوری...
درس را «کمپلت» کنار گذاشت
رفت در تخت‌خواب، کنکوری

نه چنین بی‌بخار و آهسته
نه چنان پرشتاب، کنکوری!
معتدل باش و خوب دقت کن
موقع انتخاب، کنکوری!



ایستگاه اتوبوس



ماه پرمهر سر رسید آمد
 سال تحصیلی جدید آمد
 باز هم صبح‌های خیلی زود
 می‌شود خواب‌هایمان نابود
 مادرم با گروهی از فامیل
 داده یک باند ضربتی تشکیل
 تا که هر روز صبح با اجبار
 بکنند این حقیر را بیدار
 گرچه این حال و روز جالب نیست
 بیش از این گفتنش مناسب نیست
 همه در این زمینه هم‌دردیم
 چند وقتی است تحت پیگردیم

جلوی بچه‌های امروزی
 دارد این حرف‌ها بدآموزی
 اینکه ناراحتیم و می‌نالیم
 الکی بود! شاد و خوش‌حالیم!

کاریکلماتور

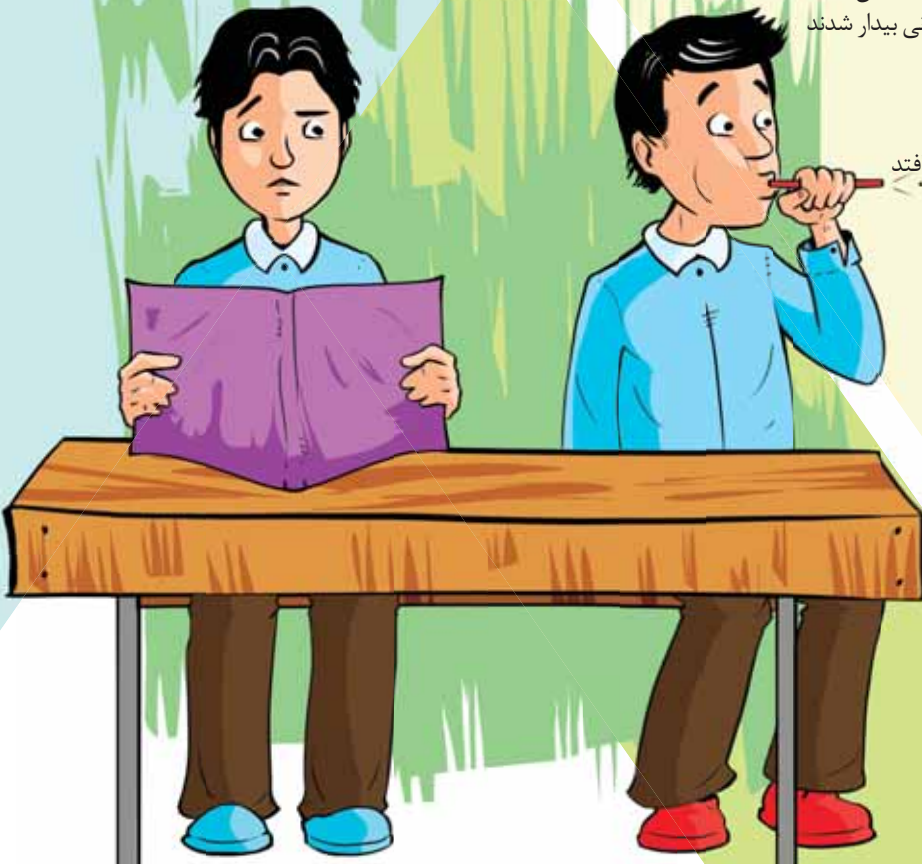
م. سر به هوا

پاییز آمد
 میز و نیمکت کلاس
 از خواب تابستانی بیدار شدند

مهر مدرسه
 از اول مهر
 به دل دانش‌آموز ز رنگ می‌افتد

معلم درس زندگی می‌داد
 ما عشق را مشق می‌کردیم

اولین سوتی‌ام
 در سال تحصیلی جدید:
 تخته وایت‌برد سفید!



کارگاه داستان‌نویسی

قسمت اول

مقدمه بی‌مقدمه

سریع می‌روم سراغ اصل مطلب! صفحه «خلاقیت و نگارش» قرار است به شما کمک کند تا خیال‌هایتان را به ایده‌هایی هدفمند و در آخر به داستان تبدیل کنید؛ داستان‌هایی که از نوشتنشان لذت ببرید و با شهامت آن‌ها را برای دوستان و آشنایانتان بخوانید. این صفحه سه قانون کوچک دارد: قانون اول: موتور

تخیلتان را روشن کنید. قانون دوم: تمرین کنید. قانون سوم: ناامید نشوید. قبل از شروع بی‌زحمت قول بدهید هر وقت یاد گرفتید که خوب و حرفه‌ای بنویسید، خودکارتان را روی کاغذ نلغزانید، مگر آنکه داستان شما چیزی غیر از آنچه خداوند دوست دارد، دوست نداشته باشد.

از کجا و چگونه آغاز کنیم

اولین گام برای نویسنده شدن، پیدا کردن سوژه‌هایی پُر کشش و جذاب برای داستانمان است. به نظر شما چه موضوعاتی ارزش نوشتن دارند؟ فکر می‌کنید آب‌شدن بستنی چوبی در دستان دوستان موضوع بامزه‌ای است؟ خوابیدن یواشکی در کلاس ریاضی چه‌طور؟ یا پیدا کردن یک بچه اژدها در انباری؟ اصلاً بگذارید یک جور دیگر به این قضیه نگاه کنیم. فرض کنید هر داستان در مورد یک کلمه کلیدی نوشته شده است. مثلاً در مورد «مهربانی»، «شجاعت»، «ترس» و... حالا شما در تمرین شماره ۱ از این مدل کلمات بنویسید.

تمرین شماره ۱

* / * / *

من معتقدم که به ازای هر انسان حداقل یک داستان وجود دارد و برای هر داستان یک موضوع. پس حتماً هنوز موضوع‌های جدیدی وجود دارند که حتی به ذهن بهترین نویسنده‌های دنیا هم نرسیده‌اند.

تمرین شماره ۲

* بدترین و لج‌درآورترین جمله‌ای که یک دانش‌آموز هنگام خواندن یک صفحه ممکن است از ذهنش عبور کند، این جمله است: «اصلاً موضوع خوبی به ذهنم نمی‌رسد!»

یکی از موضوع‌هایی را که در تمرین شماره ۲ یادداشت کرده‌اید، انتخاب کنید و سپس در چند جمله کوتاه بنویسید که کی و کجا اتفاق می‌افتد. برای مثال، داستان یک جوان ۲۵ ساله شجاع که عضو نیروهای متخصص پلیس در زمینه مبارزه با دزدان و گروگان‌گیرهاست. این داستان سال ۱۳۸۵ در شهر اصفهان اتفاق افتاده است.

* در شماره بعدی در مورد ایده و ایده‌پردازی بیشتر صحبت می‌کنیم.

در ادامه قسمتی از داستان «مجیدخان» نوشته هوشنگ مرادی کرمانی را از مجموعه «قصه‌های مجید» می‌خوانیم. ببینید که آقای کرمانی از سوژه‌ای ساده، چه داستان جالبی نوشته است. پس شما هم نمی‌خواهد راه دوری بروید. به اطرافتان مثل کارآگاه‌ها نگاه کنید، شاید سوژه شما پشت کمد، توی کوچه یا در جیبتان پنهان شده باشد. هر چه سریع‌تر پیدایش کنید.

مجید خان

تازه از خواب پاشده بودم. داشتم دست و رویم را می شستم که در زدند. بی بی صدایش را بلند کرد که: «مجید، ببین دم در کیه؟» با دست و بال تر و آبچکان دویدم، در را باز کردم. دیدم کوکب خانم و دخترش عفت و چند زن دیگر، حاضریراق و چادر و چاقچور کرده، پشت در ایستاده اند. سلام کردم. کوکب خانم گفت: «به بی بی ات بگو زود راه بیفته».

بی بی نمی خواست مرا با خودشان ببرد. التماس بی فایده بود. می گفت: «خوب نیست تو دنبال ما راه بیفتی، خونه باش.» اما زنی که بچه ای تو بغلش بود، درآمد که: «چه عیبی داره؟ مجید رو هم می بریم که هم گردشی بکنه و هم کمک دستمون باشه.»

بی بی گفت: «خیلی خب، مجید زودتر نون و چایی تو بخور، راه بیفت.»

پرسیدم: «کجا باید بریم؟»

گفت: «بعد بهت می گم.»

تو دلم گفتم: «این ها مارو کجا می خوان ببرن که همچین سنگولن؟!»

بین راه یواش یواش شستم خبردار شد که بله، عفت، دختر کوکب خانم می خواهد عروس بشود و ما داریم می رویم بازار تا رخت و لباس، طلا و جواهر، و آینه و شمعدان برایش پسند کنیم.

بله، همین که چند قدمی از خانه دور شدیم، و پیچیدیم تو کوچه بغلی، زن بچه به بغل گفت: «مجید خان، من خسته شدم. اگر زحمت نیست، یه خرده این بچه رو بگیر. خستگی ام که رد شد، دوباره ازت می گیرمش.»

و فکر نکرد و صبر نکرد که ببیند زحمتم هست یا نه. فوری یک بچه سنگین و تَخس داد بغل من و رفت پی صحبت کردن و کرکر خندیدن با زن های دیگر.

بچه سه چهار سال را شیرین داشت و تا دلتان بخواهد، چاق و تَخس و چسپناک بود. همچین دست انداخته بود دور گردنم و چنان به بغلم چسبیده بود که به هیچ وسیله ای نمی شد کنش. انگار فهمیده بود که خوب کسی را برای سواری خوردن پیدا کرده است. زن ها و بی بی جلو جلو می رفتند. زیر بار سنگین طفل خودم را



گفتم: «این جوون خیال نداره بیاد پایین کمی راه بره. پاش وابشه و خستگیش دربره؟» تا این حرف را زدم، طفل خودش را به من چسباند و گردنم را قایم گرفت و بنا کرد به نِک و ناله کردن. مادرش گفت: «مجیدخان، ببین چه بچهٔ مهربونیه، تو رو خیلی دوست داره. بچهٔ به این خوبی تا به حال دیده بودی؟»

گفتم: «نه، ندیده بودم» و آمدم پشت‌بندش بگویم: «ولی من از دست این بچهٔ خوب خسته شدم» که مادره غیب شد و رفت تو زنها و باز سر حرف و خنده را باز کرد.

با مکافات و بیچارگی یک دانه پسته یا تخمه پوست می‌کندم و هنوز پوست نکنده بودم که دهان طفل معصوم برای بلعیدنش عین غار باز می‌شد. امان نمی‌داد که خودم هم یک دانه پسته بخورم.

تخمه و پسته را با کیف می‌جوید و قورت می‌داد. چهارچشمی دست و دهانم را می‌پایید و مواظب بود که دست از پا خطا نکنم. هوس کرده بودم که یکی از آن پسته‌های درشت و شور و خوشمزه را بخورم. رو همین حساب، سوراخ سقف بازار را نشان طفل دادم و تا سرش را بالا گرفت، فوری مغزپسته‌ای را که آماده کرده بودم، انداختم بالا.

اما شست طفل خبردار شد و بغل گردنم را قایم گاز گرفت. بعد چنان غش و ریسه‌ای رفت که پسته تو دهانم زهر شد. از آن به بعد فهمیدم که چه کار کنم، یک دانه پسته پوست می‌کندم و می‌دادم به او، یک دانه یواشکی می‌گذاشتم آن جیبم برای خودم. القصه، بدون تعارف چهار پنج ساعت تو بازار راه رفتیم. طفل سوار بود، راحت می‌خوابید، پسته و تخمه می‌خورد و کیف می‌کرد. تا آخرین دانهٔ پسته و تخمه را خورد و حرفی نزد. اما همین که پسته‌ها و تخمه‌هایش ته کشید و تشنه شد و یک لیوان بزرگ آب خورد، دیدم دارد به خودش می‌پیچد. فهمیدم قضیه از چه قرار است.

ذوق کردم و مادرش را صدا زدم و گفتم: «انگار این طفل می‌خواد بره جایی، ناراحته؟»

مادره اخم‌هایش را کشید تو هم و پرید به بچه که: «تو هم وقت گیر آوردی؟! حالا موقع این کار است؟ بیا پایین!» و دست او را گرفت و کمک کرد که بیاید پایین. زد پس گردنش و فوری کشید و بردش تو کاروانسرای کمرکش بازار و گفت: «مجیدخان، وایستا ما الان برمی‌گردیم.»

دست و بازو، پک و پهلوی، کمر، گردن و کت و کولم از زور خستگی خواب رفته بود و مورمور می‌کرد. زانوهایم قوت نداشتند. می‌خواستم خودم را به بی‌بی برسانم و بگویم من رفته‌ام خانه، ولی سر بی‌بی شلوغ بود و داشت برای عروس کفش پسند می‌کرد. ایستادم تا خلوت شود که یکهو دیدم طفل و مادرش از دور دارند می‌آیند.

معطل نکردم و از دکان کفاشی، عین تیر، زدم بیرون. میان جمعیت بازار گم و گور شدم. صدای مادر طفل را از دور می‌شنیدم که داد می‌زد: «مجید، مجیدخان.»

دو تا پا داشتیم و دو تا دیگر هم قرض کردم و د فرار. توی کوچهٔ خلوتی ایستادم و پسته‌هایی را که از بچه کش رفته بودم، خوردم و نرم‌رمک رفتم خانه.

می‌کشیدم و دنبالشان می‌رفتم.

القصه، آن طفل سنگین‌وزن و راحت‌طلب، همچین قایم دو تا دستش را دور گردن لاغرم حلقه کرده بود و به خرخرهام فشار می‌آورد که نزدیک بود خفه شوم. با هزار بدبختی و مکافات کمی دستش را شل کردم تا بتوانم نفس بکشم. موقع راه رفتن زانوهایم به شکمم می‌خورد و درد تو دلم می‌پیچید. لنگ‌های درازش تا پایین رانم می‌رسید. کف کفش‌هایش شلوار نازنینم را خاکی می‌کرد و من نمی‌توانستم لب از لب واکنم.

رفتیم و رفتیم تا رسیدیم به بازار. مادر طفل توی کوچه گفته بود که: «مجیدخان، ان‌شاءالله بچم تو بازار می‌آد پایین و یه خرده تاتی‌تاتی می‌کنه و تو خستگی تو درمی‌کنی.» و از طفل قول گرفته بود که اول بازار بیاید پایین و دستش را بدهد به من راه برود تا او هم برایش به‌به بخرد. ولی طفل زد زیر قولش و از خیر به‌به گذشت و خواب خوش و شیرین را، روی کول گرم و نرم و مجانی من، با هیچ‌چیز عوض نکرد.

هرچه می‌دویدم تا خودم را به بی‌بی برسانم و بگویم من زیر تن سنگین این طفل خواب رفته‌ام، به او نمی‌رسیدم. روم نمی‌شد که به مادر طفل رک و راست بگویم بچه‌ات را بگیر. انگار مجید سر زبان‌دار همیشگی نبودم. تو رودربایستی گیر کرده بودم. روی همین حساب با التماس نگاهش می‌کردم و تند و تند نفس می‌کشیدم که شاید کمی رحم کند، اما او دربند این چیزها نبود. به روی مبارکش نمی‌آورد و با زنها و دخترها بگو و بخند می‌کرد.

صورت و دهان طفل بغل گردنم بود. نفسش چنان گردنم را داغ کرده بود که نگو و نفرس.

مادر طفل یک‌بار نزدیک من آمد و طفل را نگاه کرد و دستش را، که شل شده بود و از روی شانه‌ام خزیده بود، برداشت و قشنگ چسباند به گردنم و گفت: «بچم خواب رفت. طفل معصوم از بس خسته شد.» و رفت پی دیدن زدن انگشتر و حلقه و گردن‌بند توی جعبهٔ آینهٔ دکان طلافروشی.

طفل هنوز در خواب ناز بود و من داشتم از نا می‌افتادم و نفسم بالا نمی‌آمد. چندبار به کلام زد که پر و پای او را نیشگونی بگیرم و بیدارش کنم، از شرش خلاص بشوم، اما دلم نیامد. یاد حرف بی‌بی افتادم که همیشه می‌گفت: «مار تو خواب به کسی کاری نداره، چه برسد به آدمیزاد.» به هر حال، من که از مار بدجنس‌تر نبودم. دندان روی جگر گذاشتم، سوختم و ساختم.

تا اینکه تو آینه شمعدان‌فروشی بعدی، بختم زد و پایین چادر یکی از زن‌ها گرفت به آینه‌ای که کنار دکان بود و آینه افتاد و جرینگ صدا کرد و شکست. در نتیجه، طفل معصوم از خواب پرید. طفل که بیدار شد، بسیار خوش حال شدم. انگار خدا دنیا را به من داده بود.

او که تازه از خواب ناز پاشده بود، افتاد رو دندهٔ گریه. هر کاری می‌کردم ساکت نمی‌شد. مادره، وقتی دید طفلش دارد گریه می‌کند، جلو آمد و مآچش کرد و دست کرد تو کیفش و یک خرده تخمه و پسته درآورد و داد به من و گفتم: «این‌ها رو با هم بخورین. مواظب باش یه وقت تخمه‌هارو با پوست بهش ندی، سر دلشو می‌گیره و مریض می‌شه.»

و گران قدر اسلام(ص) می فرماید: «دانش و تحقیق را فراگیرید، اگرچه در کشور چین باشد؛ زیرا فراگیری علم بر هر فرد مسلمانی واجب است» (ر.ک. ری شهری، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۰۷۰).

■ توانمندی و قدرت ملی

نقش دانشمندان جوان ایرانی در قدرت و توانایی های ملی همواره روشن و واضح است. شما دانش آموز پژوهشگر نیز می توانید نقش بسزایی در افزایش توانمندی علمی کشورمان داشته باشید.

■ گام آغازین پژوهش چیست؟

برای آنکه پژوهشی انجام دهیم، ابتدا باید یک ایده خوب داشته باشیم. برای پیدا کردن ایده باید به مشکلات اطرافمان بیندیشیم، آن ها را ببینیم و بکوشیم برای آن ها راه حل های زیر کانه ابداع کنیم. برای تسهیل در امر ایده یابی تلاش می کنم انواع ابداع و نوآوری را که به طور اجمالی دسته بندی کرده ام، بیان کنم و برای هر یک مثالی بیاورم تا بتوانید با الهام از آن ها، به ایده های درخشانی دست یابید.

■ بومی سازی

بسیاری از اختراعات مهم دنیا، به دلیل مسائل فرهنگی، در کشوری دیگر قابل کاربرد نیستند. به عنوان نمونه، گوشی «آیفون» نرم افزاری به نام «شازم» دارد که کاربردش شگفت آور است. با این نرم افزار، گوشی موبایلتان را در نزدیک دستگاهی که دارد موسیقی پخش می کند، می گذارید. پس از چند ثانیه نرم افزار به شما می گوید چه آهنگی است، نت هایش را نشان می دهد و هزاران اطلاعات دیگر. اما چون این نرم افزار برای موسیقی ایرانی ساخته نشده است، کاربردی ندارد! چرا که نت های سه تار، سنتور و... را به رسمیت نمی شناسد. از همین رو، سال گذشته دو

دانش آموز به نام محمدحسین ابراهیمی و علیرضا اسکندری به طراحی و ساخت نرم افزاری به نام «آواسنج» دست زدند که نمونه بومی شده نرم افزار شازم محسوب می شود و کاملاً با موسیقی سنتی ایرانی سازگاری دارد. اختراع این دانش آموزان توانست برگزیده پانزدهمین دوره جشنواره

تکنیک های تحقیق دانش آموزی

عالی جناب پژوهش

پژوهش دانش آموزی چند سالی است که به طور جدی در میان برخی مدارس ایران شکل گرفته است. این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که جشنواره هایی با مزایای ویژه توسط وزارت آموزش و پرورش و... راه اندازی شده اند. از جمله این جشنواره ها می توان به «جشنواره جوان خوارزمی» اشاره کرد. اما اهمیت پژوهش و تفکر پژوهشی تنها به مزایای این جشنواره ها ختم نمی شود.

چرا پژوهش کنیم؟

بهمین چه طور شکل می گیرد؟ گاهی پرنده ای کوچک در بالای کوه بال بال می زند و سنگی کوچک تر شروع می کند به غلتیدن. می غلتد و می غلتد، بزرگ و بزرگ تر می شود و دست آخر می شود یک بهمن که صدایش در گوش جهانیان می پیچد. درست همین جاست که همه از روی صندلی هایشان بلند می شوند و کف می زنند. لابد کسی هم هست که از بغل دستی اش می پرسد: «این پژوهش مال کدوم کشور بود؟» پژوهش

دانش آموزی گاهی همان سنگریزه کوچکی است که از بالای کوه رها می شود، اما می تواند به یک بهمن عظیم ختم شود و تحولی در صنعت، هنر و اقتصاد کشورها ایجاد کند.

پژوهش و علم آموزی از چنان اهمیتی برخوردار است که در آیه ۹ سورة «زمر» در قرآن آمده: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ: آیا آنان که معرفت دارند [اهل علم و دانش هستند]، با آنان که معرفت ندارند، یکسان اند؟ فقط صاحبان خرد متذکر می شوند.

مزایای پژوهش دانش آموزی را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

■ هویتی - مالی

جوایز مالی برخی جشنواره های دانش آموزی گاهی به چند میلیون تومان هم می رسد. از طرف دیگر، اعتبار برخی از این جشنواره ها آن قدر زیاد است که به عنوان موفقیتی بزرگ تا انتهای عمر، همراه برگزیدگان شان باقی می ماند.

■ مزایای تحصیلی

برگزیدگان برخی جشنواره های دانش آموزی می توانند از مزایایی مانند ورود بدون کنکور به دانشگاه های دولتی به وسیله جایی سازمان سنجش و... بهره مند شوند (رجوع کنید به آیین نامه اجرایی جشنواره جوان خوارزمی، بخش هفتم).

■ شخصیتی

پژوهش کردن و پژوهش محور بودن به شکل گیری شخصیت کامل انسان کمک می کند، به طوری که در آینده می تواند برای تشخیص خوب و بد، حق و ناحق، راست و دروغ، و... توانمندی و مهارت کسب کند. شاید به همین دلیل است که پیامبر عالم

پژوهش
دانش آموزی مانند
سنگریزه کوچکی
می تواند به یک
بهمن عظیم
ختم شود



بهمنی بزرگ به وسیله دو سنگ کوچک

جوان خوارزمی شود.

بهینه سازی

به زبانی ساده بهینه سازی را می توان این طور بیان کرد: فرض کنیم موتور پراید در هر ۱۰۰ کیلومتر ایکس مقدار بنزین مصرف می کند، حال اگر کسی بتواند نوآوری کند، به طوری که همین موتور با اندکی تغییر در هر ۱۰۰ کیلومتر ایکس - دوم کمتر بنزین مصرف کند، توانسته است ابداعی ارزشمند انجام دهد.

بهینه سازی اقتصادی

دستگاه های پول شمار از غرب با هزینه های بالغ بر ۵۰۰ دلار وارد ایران می شدند، اما به همت مخترعان کشورمان، این دستگاه ها با هزینه ای نزدیک به ۵۰۰ دلار تولید شدند. این نوع بهینه سازی اقتصادی کمک شایانی به اقتصاد کشور می کند. اکنون زمان آن رسیده است که شما دانش آموزان مشکلات اطراف خود را شناسایی کنید. پس از آن به منظور یافتن ایده هایی برای حل آن مشکلات، می توانید از الگوی سه گانه روبه رو استفاده کنید.

در تصویر دو دانش آموز از کشوری کوچک و فقیر به نام «سوازیلند» در آفریقای جنوبی را می بینید؛ کشوری که نداشتن خاک حاصل خیز و بیماری، سبب شده است بسیاری از دانشمندان به این نتیجه برسند که تا سال ۲۰۳۰ جمعیت آن به صفر نفر می رسد. این دانش آموزان با نام های **سَخیو شانگ** و **بونخ مالالا** که با مشکل «نبود خاک حاصل خیز» روبه رو بودند، ابتدا تلاش کردند در جعبه های کوچکی از کود حیوانات به کشت گیاهان بپردازند. آزمایش ها و تلاش های مکرر این دانش آموزان پس از دو سال با کمک معلم مدرسه شان، **تیتوس سیتول** که اجازه داد از رایانه و اینترنت مدرسه استفاده کنند، به سرانجام رسید. آن ها توانستند گوجه فرنگی و چند گیاه دیگر را بدون خاک و محدودیت جا (مانند گلدان) در آب های غنی شده با ویتامین پرورش دهند؛ گونه ای از کشاورزی مدرن که اکنون به نام «کشاورزی هیدروپونیک» یا بدون خاک شهرت دارد.

این دو دانش آموز توانستند بر مشکل خشک سالی غلبه کنند.



«جریمه»

نوشته ماهرخ همتی

خانم اکبری عزیز، سلام.

با دلی شکسته و چشمانی اشک‌آلود برایتان می‌نویسم. امیدوارم که حتماً ایملتان را چک کنید. می‌دانید که نمره بالای فیزیک کلاس ما، همیشه مال من بوده و هست. حتماً می‌گویید: «می‌دانم! خب که چه؟» می‌گویم برایتان:

خانم مقدم، برای اینکه همه بچه‌ها شانس حضور در مسابقات فیزیک و آزمایشگاه استانی امسال را داشته باشند، یک آزمون برگزار کردند. سهم هر دبیرستان، دو دانش‌آموز است. از کلاس چهارم ریاضی ۲، لاله میرزایی اول شد. من و شیما عباسی هم از کلاس ما درست هم امتیاز شدیم. قرار شد از هر دوی ما آزمون دیگری گرفته شود. شیما حسابی اهل کُری خواندن است و آن روز حسابی روی مخ من راه رفت. (این طور با اخم نخوانید جمله را، منظورم این است که خیلی با حرف‌هایش مرا رنجاند). پدرش استاد فیزیک کوانتوم دانشگاه است و پزش مال اوست. کلا دختر فخاری است. وقتی کُری خواندن شیما تمام شد، لاله پیشنهاد داد که برای بازنده آزمون مجدد جریمه سختی بگذاریم و هر کس خودش جریمه‌اش را تعیین کند. شیما گفت: «اگه من رد بشم، که از محالاته، یک هفته تمام، هم با فرم اتو نشده و چروک میام مدرسه و هم ناهار فسنجون می‌خورم.» همه با تعجب نگاهش کردیم. شیما به ظاهر آراسته و مرتب بسیار اهمیت می‌دهد و می‌دانستیم که به شدت به گردو حساس است و نمی‌تواند فسنجان بخورد. سپس به من نگاه کردند که یعنی نوبت توست. در همان لحظه بابا رشید با جاروی بلندش داشت از کنار من رد می‌شد که صدایش کردم. جارو را از دستش گرفتم و گفتم: «اگه من رد بشم، که خوایش رو ببینید، به مدت یک هفته تمام کلاس‌ها و حیاط رو جارو می‌کشم.» چشمان بچه‌ها خیلی بیشتر از قبل گشاد شد. من قبل از آنکه به معنی حرفی که می‌زنم، فکر کنم، آن را بر زبان آورده بودم. فکرش را بکنید، من تا به حال جاروبرقی خانه را هم لمس نکرده‌ام، حالا با جاروی دسته بلند بابا رشید تمام مدرسه را... برای آزمون مجدد یک هفته وقت داشتیم. از نوشتن جزئیات مهمان‌ها و بعد از آن سرماخوردگی و تب و لرزی که در آن یک هفته به سراغ من آمد، خودداری می‌کنم. حدود دو ساعتی هست که از طریق ایمیل خانم مقدم، از نتیجه آزمون مطلع شده‌ام و مطمئنم به راحتی آن را حدس زده‌اید. حالا عاجزانه از شما درخواست کمک دارم. البته احتمالاً از فردا به مدت سه روز به مدرسه نمی‌روم تا شاید فراموش کنند جریمه بازنده آزمون را!

با سپاس از مشاور همیشه مهربانمان
مارال نامدار



این بار در ورزشخانه

پیر ما گفت که وقتی زنبوری ورزشکار، موری سیاه‌چرده و بد بدن را بدید، در حالی که هسته خرما را به جهد و حيله بسيار می‌کشید و آن دانه زیر و زبر می‌شد و مور را شدیداً خسته و مور مور می‌کردندی، زنبور مور مور مور را بگفت: «در معیت من به ورزشخانه در آی!»

مور سبیل تلطیف را گرداند و گفت: «هی پسر چرا که نه...»

و هر دو راهی ورزشخانه بدنسازی شدند. لختی گذشت و مور هر روز خود را در آینه می‌نگریست و فیگورهای مختلف بر خود نمایان می‌کرد. بسا افسوس که تغییری در بازوهای خود حس نمی‌کرد. این گونه شد که جو او را بگرفت و از



ژن جوگیری

تقریباً مطمئنم که جوگیری ارثی است. پدرم، پدرش، پدر پدرش و هفت جد قبلشان، همه جوگیر بودند. نظریه انتخاب طبیعی داروین می‌گوید: «طبیعت صفات ژنتیکی بهتر را انتخاب می‌کند و باقی را می‌ریزد توی جوب» و اینکه ما هنوز توی جوب ریخته نشده‌ایم، یعنی جوگیری چیز خوبی است و با طبیعت هم سازگار است!

شک نکنید، اولین کسی که ماموت شکار کرد، جوگیر بود. البته هیچ‌کس از اول جوگیر نیست، باید جوگیر بشود. ژن‌های جوگیری باید یک جوری بالاخره فعال شوند، و شک نکنید که اولین کسی که ماموت شکار کرد، می‌خواسته جلوی همسر آینده‌اش خودی نشان دهد تا با هم مزدوج شوند.

بعد از آن، چون نمی‌توانسته ماموت را روی دوشش بیندازد، چرخ را اختراع کرد و همه می‌دانید که چرخ مبدأ تمام اکتشافات و اختراعات بشر است و جوگیری باعث همه آن‌ها شده. البته هنوز ژن جوگیری من به آن صورت فعال نشده است و من هنوز قابلیت‌های خودم را نمی‌شناسم. ولی از پشت همین تریبون،

علیرضا اخوان

ورزشخانه تا «خسرو ناصر» که مهد همراه ممنوعه بود، با ساک ورزشی اش روپایی زد. سپس از کسبه معتبر دکان ندار خسرو ناصر، نشانی پرویز کوتاه را جست و مرهم شیمیایی دکتر اوزه بیوفلاتچی را از او تهیه کرد و لختی از آن مصرف نمود. روزها می گذشت و مور تلاکو عضلات منتهی به تک تک مفاصل را در خود حس می کرد و زنبور همچنان خردورزی می نمود و او را نهی می کرد. سرانجام در ظهر تموز، یکباره هیپوتالاموس مور از هیپوفیزش تبعیت نکرد و یکباره دو کلیه سنگ سازش از کار افتاد و پانکراسش منفجر شد. زنبور فسرده شد و با غایت فسرده گی در او نگه کرد و فسرده حال در گوش مور وز کرد: «هر که جوگیر شود که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود.»

مهدی ولیزاده

در حالی که با دست و پای شکسته و گردن رگ به رگ شده و مهره های جابه جا شده با شما صحبت می کنم، از همه خواهش می کنم که جان عزیزتان اگر جوگیرید، مثل من فیلم های بروسلی را نبینید. اگر دیدید، حداقل دعوا نکنید. اگر هم دعوا کردید، حداقل با هم قد و قواره خودتان دعوا کنید که مثل من نشوید. اون «قودا، قودا» گفتن بروسلی هم کمکی نمی کند. تازه وقتی دارید کتک می خورید، در آوردنش سخت هم هست. رفقای گلم، مثل اینکه می خواهند مرا ببرند رادیولوژی تا از گردن شکسته ام عکس بگیرند، پس فعلاً باید این تریبون را خالی کنم، ولی برمی گردم. توصیه آخر اینکه جان من زیادی جوگیر نشوید و به اندازه از این نعمت خدادادی استفاده کنید.



زهره رهرو

پیام + کاف

امیر: چی کار می کنی؟

arash: mikham beram dars bekhonam

اوه، بابا آفرین، از کی درس خون شدی؟

az emrouz

حالا چی می خوای بخونی؟

8-9/30 zaban. 11/30-13 riaz. 13-14 nahar
14-15/30 arabi. 15/45-17/15 fizik. 17/30-19
adabiat va...

ساعت ۱۰

چی کار می کنی؟

mikham beram dars bekhonam

زبان رو خوندی؟

na, khabam bord, hala 7ye badi ye part ezafe
mikhonam

ساعت ۱۳/۳۰

چی کار می کنی؟

mikham beram dars bekhonam

ساعت ۱۶/۰۰

چی کار می کنی؟

mikham beram dars bekhonam

ساعت ۲۳/۰۰

درس خوندی؟

na, az shanbe mikham beram dars bekhonam

داستان لحظه‌هایی که اتفاق افتاده‌اند و
لحظه‌هایی که باید اتفاق بیفتند

محبوبه هر روز می‌آید

راست قامتان

اشکان همی



شهید محبوبه دانش آشتیانی



شهید محبوبه دانش آشتیانی یکی از شهدای سرخ هفده شهریور خونین سال ۱۳۵۷ است. او در سنین نوجوانی، به عنوان یک دختر مبارز و مسلمان به صفوف فشرده مردم مسلمان ایران پیوست و در تظاهرات پرشکوه علیه رژیم شاه به شهادت رسید. محبوبه در یک خانواده روحانی و مسلمان متولد شد. پدرش شهید دانش آشتیانی روحانی بود و در حادثه انفجار حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

«محبوبه هر روز می آید»، عنوان داستانی است که در آن زندگی شهیده محبوبه دانش که در ۱۶ سالگی و قبل از انقلاب به شهادت رسیده است، بیان می شود. این شهید در ۱۷ شهریور یا به تعبیری جمعه خونین یا جمعه سیاه سال ۱۳۵۷ به درجه رفیع شهادت رسید. محل اتفاق این داستان کلاس درسی در یک مدرسه واقعی است که در آن معلم در حال تدریس و دانش آموزان هم در حال نوشتن جزوه اند. کسی در می زند و بلافاصله در باز می شود. مدیر دبیرستان به همراه مأمور ساواک وارد کلاس می شود و ... «محبوبه هر روز می آید» به قلم شهرام شفيعی به رشته تحریر درآمده است.

می دهند و کوچه ای درست می کنند تا سخنران از محل خارج شود. صحنه بعدی مسجد خالی را که به هم ریخته و شیشه پنجره های بزرگ آن شکسته است نشان می دهد.

محبوبه در بین چند دمپایی و کفش کهنه که آن جا افتاده، کفش های ساق بلند خودش را پیدا نمی کند. بعد با لبخندی که حکایت از ناامیدی اش پیدا کردن کفش دارد، روبه خواهرش می کند و می گوید: «انگار یه نفر پرونده اش از ما سنگین تر بوده و باید زود خودشو ناپدید می کرده!»

و خواهرش می گوید: «حالا چرا برای فرار کردن، کفش ساق بلند رو انتخاب کرده؟!» در راه محبوبه و خواهرش را می بینیم که از کوچه و پس کوچه های گمنام با خانه های گلی بسیار قدیمی می گذرند. خواهر محبوبه می گوید: «این جاها رو خوب بلدی؟! ... از جلوی اداره ساواک سر درنیاریم!»

محبوبه که یک جفت دمپایی پاره به پا دارد، می گوید: «یه بار دیگه هم از این جا فرار کردم»، خواهر نگاهی به دمپایی ها می اندازد و می گوید: «دیدی؟! ... اون کفشها آخر با پاهای تو رفیق نشدن!»

مأمور ساواک توی دفتر خودش است. کفش های قهوه ای رنگ ساق بلند روی میز او جفت شده... (پس دزدیدن کفش ها کار مأمور ساواک بوده)... مأمور ساواک برای همکارش توضیح می دهد که در چنین جلساتی با چنین شرکت کنندگانی معمولاً چنین کفش هایی پیدا نمی شود. همکار او می گوید: «یا برای رد گم کردنه... یا این که به زودی یه ژینگول تصمیم می گیره چادری بشه.»

هر دو مأمور به کفش های جفت شده روی میز خیره شده اند. مأمور جوان چاقوی جیبی اش را در می آورد تا با پاره کردن آستری کفش ها، اعلامیه هایی را که احتمالاً در آن مخفی شده است، پیدا کند.

محبوبه کیسه ای در دست دارد... کیسه پلاستیکی دسته دار. وارد خانه می شود. اهالی خانه را خبر می کند که بیایید ببینید من خرید کرده ام. کفش ساقدار خیلی شیک قهوه ای رنگی را که قلاب طلایی رنگی هم دارد و جزو کفش های گران قیمت و در واقع خیلی مدرن و شیک آن دوره به حساب می آید، از توی جعبه در می آورد و به خواهرها و مادرش نشان می دهد. آن ها تعجب می کنند از این که محبوبه هوس کرده چنین کفشی برای خودش بخرد... محبوبه هم برای این که با آن ها شوخی کرده باشد به این تعجب دامن می زند. کفش ها را می پوشد و شروع می کند در اتاق قدم زدن و از همه سؤال کردن که آیا این کفش ها به من می آید یا نه؟! رنگش خوب است؟ جنس اش خوب است؟... می گوید برای این که با این کفش راحت باشم باید مدت زیادی تمرین کنم و... به هر حال بگو- بخند راه می اندازد.

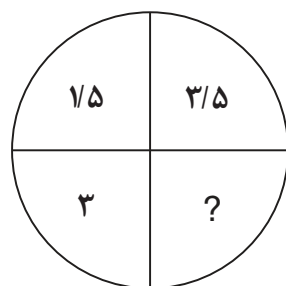
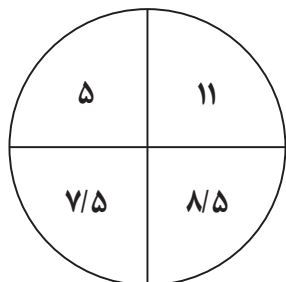
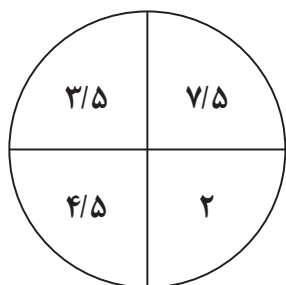
بعد از کلی بگو- بخند، محبوبه برای خانواده توضیح می دهد که من احساس می کنم این روزها تحت تعقیب هستم و حداقل اگر هم تحت تعقیب نباشم، خطر برای ما که کار می کنیم و فعالیت های انقلابی داریم زیاد است... یک جاهایی که با مأموران روبه رو می شوم یا مأمورها به من شک می کنند، از طریق این نوع پوشش می توانم رد گم کنم.

محبوبه و خواهر بزرگ ترش در ماه رمضان در یک جلسه مذهبی شرکت کرده اند و مشغول شنیدن سخنرانی هستند. ناگهان مأموران ساواک حمله می کنند. یعنی چند نفر از مأموران ساواک از بین جمعیت بلند می شوند و چند نفر هم جلوی در ورودی را سد می کنند. هیاهویی به پا می شود و جمعیت از هر طرف شروع می کنند به فرار کردن. اما به نظر می رسد که هدف اصلی مأموران، سخنران مجلس است. عده ای از جوانان دست به دست هم

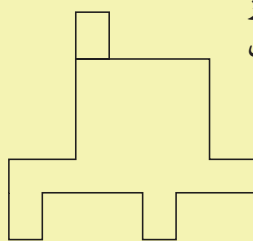
خوراک مغز

- این مجموعه برای هر کس منحصربه‌فرد و شخصی است و چهار مرحله دارد:
۱. **آمادگی:** تلاش مغز برای حل مسئله از راه‌های معمول.
 ۲. **پرورش موضوع:** وقتی مغز نتوانست از راه‌های معمول مسئله را حل کند خسته می‌شود و به سراغ راه‌های دیگر می‌رود.
 ۳. **یافتن راه‌حل:** در این قسمت ناخودآگاه فرد ناگهان مثل جرقه راه‌حل را پیدا می‌کند.
 ۴. **تأییدیه گرفتن:** حالا قوه استدلال پاسخ را تحلیل و بررسی و همه احتمالات را ارزیابی می‌کند.
- در ادامه برای آزمایش خلاقیت ذهن شما سؤال‌هایی طراحی شده‌اند که رفته‌رفته مشکل‌تر می‌شوند. برای حل ده آزمون زیر ۴۵ دقیقه وقت دارید.

۲

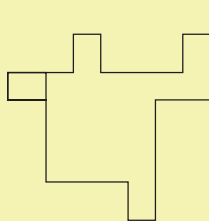


۱ این شکل با کدام یک از گزینه‌های زیر یکسان است؟

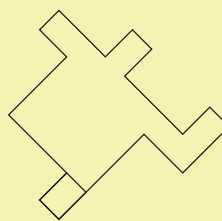


A

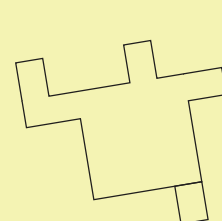
B



C

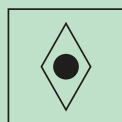
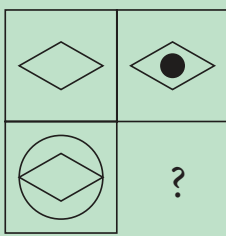


D

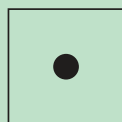


E

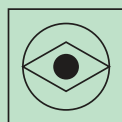
۳



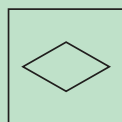
A



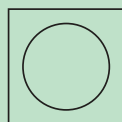
B



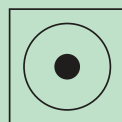
C



D

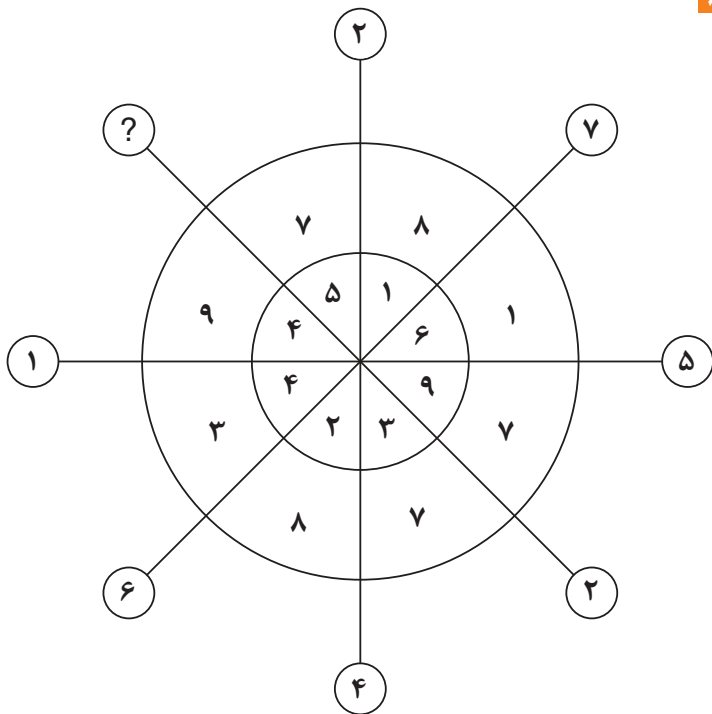
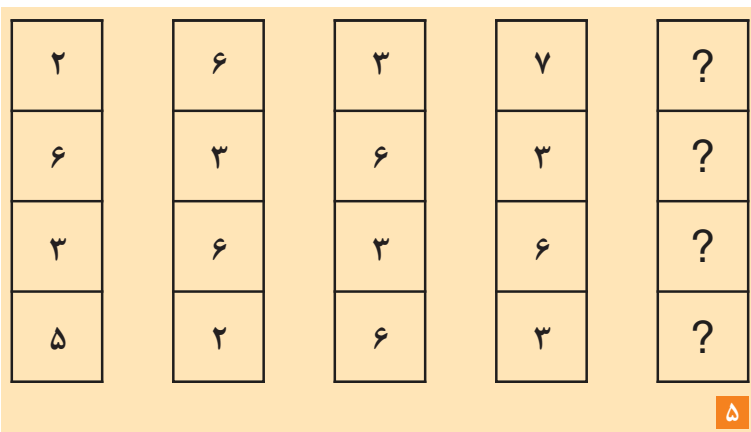
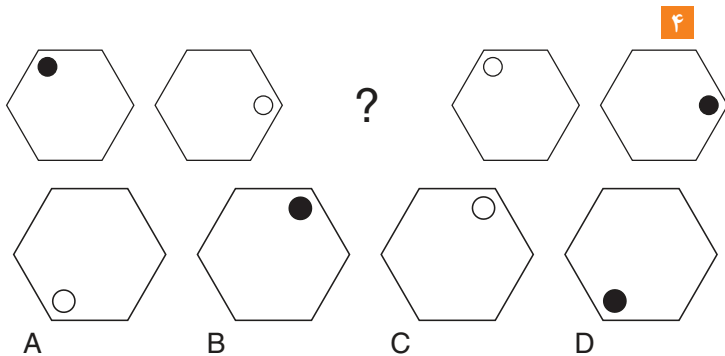


E



F

پاسخ صحیح
کدام است؟



| | | | |
|----|---|----|---|
| ۱۹ | ۹ | ۱۷ | ۶ |
|----|---|----|---|

| | | |
|----|----|----|
| ۲۳ | ۱۲ | ۲۵ |
|----|----|----|

| | | |
|----|---|----|
| ۱۳ | ? | ۳۱ |
|----|---|----|

49 + 62

15 + 79

53 + 74



شریک قاتل نباشیم

حضرت امام رضا(ع) می‌فرمایند: «و لو أن رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل فی المغرب لكان الراضی عندالله عز و جل شریک القاتل»؛ اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب راضی به قتل او باشد، نزد خدا راضی، شریک قاتل است (عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱: ۲۷۲).

خون پاکشان زمین را آبیاری می‌کند، و این همه تنها به‌خاطر آن است که عده‌ای معدود قدرت را در دست گرفته‌اند، معنای عدالت را تغییر داده‌اند، و ناحق را حق جلوه می‌دهند. مگر می‌شود کسی کودکی را در خون و خاک ببیند و لبخند زند؟! مگر امکان دارد زجه‌های مادری را دید و خندید؟! چه بر سر انسان‌ها آمده است؟؟ جنگی که در غزه در جریان است، فارغ از اختلافات دینی ریشه‌دار، به‌شدت بی‌رحمانه، یکطرفه و غیرانسانی است. فلسطین جزئی از ماست. نباید مردم آن را به حال خود وا گذاشت. باید هرطور که می‌توانیم به آنان کمک کنیم که یاری مظلوم در اسلام وظیفه‌ای است بر گردن تک‌تک مسلمانان.

یک بار دیگر سازمان‌های به‌ظاهر مدافع حقوق بشر در امتحانات خود مردود شدند. این سازمان‌ها که هر جا دلشان بخواهد برای کشته شدن یک نفر جنجال به پا می‌کنند، معلوم نیست چرا در اوج درگیری‌هایی که هزاران غیرنظامی و کودک فلسطینی در غزه زیر بمب و آوار به شهادت می‌رسند، سکوت اختیار کرده‌اند.

زیر بمباران دانش‌آموزان غزه به‌جای آهنگ یکپارچه درس پس دادن به معلمان خود، ناله برمی‌آورند و دفتر و کتابشان به‌جای آفرین و یادگاری استاد، عکس خون دارشت...

سال‌هاست فلسطین رنگ آرامش به خود ندیده است. سال‌هاست کودکان فلسطینی زیر چکمه‌های ابر قدرت‌ان له می‌شوند و

همدلی

«بخشی از بنیانه شورای هماهنگی تشکلهای دانش‌آموزی در محکومیت جنایات

رژیم صهیونیستی در قتل عام مردم غزه»

... اکنون ما اعضای تشکلهای دانش‌آموزی ایران اسلامی اعم از سازمان بسیج دانش‌آموزی، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان، سازمان دانش‌آموزی و سازمان جوانان هلال احمر، ضمن ابراز همدردی با مردم بی‌دفاع و مظلوم فلسطین، به‌ویژه دانش‌آموزان غیور غزه و محکوم کردن جنایات فجیع قصابان صهیونیست، از تمامی مجامع و نهادهای بین‌المللی خواستاریم تا در برابر جنایات این رژیم اشغالگر سکوت نکنند و تمام توان حقوقی و قانونی خود را در توقف این جنگ نابرابر به‌کار گیرند. دانش‌آموزان نستوه غزه نیز بدانند، دانش‌آموزان ایران اسلامی استوارتر از گذشته از مقاومت و ایستادگی شما عزیزان حمایت می‌کنند و از هر اقدامی که شایسته باشد، فروگذار نخواهند کرد. رژیم صهیونیستی نیز بداند که به زودی شاهد جلوه دیگری از حماسه و مقاومت مردم مسلمان فلسطین خواهد بود و بار دیگر خوارتر از گذشته، به کمینگاه خود خواهد گریخت.